

جایگاہ سیاسی ، اجتماعی زنان شاہنامہ

فریدہ یوسفی

انتشارات شلفین

جایگاہ سیاسی ، اجتماعی زنان شاہنامہ

فریدہ یوسفی

شابک : ۹۶۴-۷۸۰۷-۲۲-۸
ISBN: 964-7807-22-8



قیمت : ۱۴۰۰

تبرستان

www.tabarestan.info

به نام آن که ماناس

تبرستان
www.tabarestan.info

کیرستان

www.khwarestan.info

جایگاہ

سیاسی ، اجتماعی زنان شاہنامہ

فریدہ یوسفی

انتشارات شلفین

جایگاه سیاسی ، اجتماعی زنان در شاهنامه / مؤلف : فریده یوسفی ، ۱۳۳۶ -

ساری : نشر شلفین ، ۱۳۸۲

۱۳۳۶ ص - : مصور : عکس (بخشی رنگی)

کتابنامه بصورت زیر نویس

I.S.B.N.:964-7807-22-8

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)

۱. فردوسی ، ابوالقاسم ، ۳۲۹-۴۱۶ ق . ۲۰ فردوسی

ابوالقاسم - ۳۲۹-۴۱۶ ق . . شاهنامه - نقد و بررسی .

۳ شعر فا یوسفی ، فریده ، ۱۳۳۶ -

رسی - قرن ۴ ق - - زنان - الف - عنوان -

۲ ج ۴ ی / ۴۴۹۵ PIR

۱۸۵۱/۳

www.e-sharestan.info

نام کتاب : جایگاه سیاسی ، اجتماعی زنان شاهنامه

مؤلف : فریده یوسفی

ناشر : شلفین

حروف چین : صغری ابراهیمی

صفحه آرا : عاصفه نعمت میر

ویراستار: علی صادقی

شمارگان : ۵۰۰۰ نسخه

نوبت و سال چاپ : نخست - ۱۳۸۲

چاپ و صحافی : نیما

انتشارات شلفین

ساری ، بلوار دانشگاه ، روبه‌روی خیابان ۲۲ بهمن

تلفکس : ۰۱۵۱-۲۲۷۶۹۰۰ صندوق پستی : ۴۸۱۷۵-۱۱۹۴

www.shelfin.com

Email : info@shelfin.com

یاد آوری و سپاس‌گزاری

خداوند بزرگ را سپاس می‌گویم که بدین نعمت اندیشیدن عطا فرمود تا این‌که توانستم این نوشتار را - اگر چه خالی از کژی و کاستی نیست - به پیش‌گاه اهالی قلم عرضه کنم.

بایسته است بهترین سپاسم را نثار بزرگوارانی کنم که درگردآوری این کتاب حق بزرگی برگردنم نهاده‌اند.

ارزنده‌ترین سپاسم نثار محقق اندیشمند جناب آقای مهدوی، که با عنایت ویژه ایشان توانستم از مجموعه عظیم وارزنده‌ی کتاب‌های مرکز مطالعات ایرانی بهره‌ی فراوانی ببرم.

از حضور استاد ارجمند جناب آقای عسکری آقاچانیان سپاس‌گزارم. ایشان منابع بسیار با ارزشی در اختیارم قرار داده، همواره مشوقم بودند.

هم‌چنین در تدوین این کتاب، از همراهی و همکاری شاعر و محقق جوان سرکارخانم مریم رزاقی بهره فراوانی برده‌ام که لازم می‌دانم سپاس قلبی‌ام را نثار ایشان نمایم.

تبرستان
www.tabarestan.info

تقدیم

به همسر و فرزندانم به پاس همراهی همیشگی شان.

سخن آغاز

در این پژوهش ، از دوره ی چهارجلدی شاهنامه ی ژول مول استفاده کرده ام. ترتیب قرارگرفتن شخصیت ها همان گونه که در شاهنامه آمده ، صورت گرفته است . رمزها و نشانه های اساطیری شاهنامه ، ذهن پژوهش گر را به میتولوژی « Mythology » مردمی سوق می دهد که دارای تمدنی کهن بوده اند. این رمزها و نشانه ها که عمدتاً درباره ی پیدایش و آفرینش جهان و داستان های ایزدان و پهلوانان قوم های مختلف می باشد ، حاکی از آن است که گوناگونی تمدن ها بر اساس تفاوت نوع اندیشه ، نیازها ، خواهش های نفسانی و میل ها و گرایش های درونی اقوام و نژادهاست.

تمدن زمانی پایدار می ماند که با فرهنگ مردم هم خوانی داشته، استوار بر فرهنگ آن ملت باشد. باید گفت فرهنگ هر ملت در اساطیر و میث‌های «Myth» آن نهفته است که بر اثر تطور زمان و نوع نیاز انسان در ساخت‌های مختلف اجتماعی شکل‌های گوناگونی به خود گرفته است. در پاسخ به نیازهای معنوی قوم‌ها، اسطوره با افسانه پیوند خورده، مطابق با گرایش‌ها و خواست‌های درونی آنان شاخ و برگ یافته است.

بنابراین بسیاری از افسانه‌ها - با حفظ ریشه‌های اساطیری - خاست‌گاهی درونی دارد و آینه‌ی آرزوها و آمال دست نیافتنی بشر است که به مرور زمان شاخ و برگ گرفته است.

با نگاهی خرده بین می‌توان غبار خرافه را از پیکره‌ی افسانه زدود. به قول حضرت مولانا:

بشنو اکنون صورت افسانه را لیک هین از که جدا کن دانه را
باری همان‌گونه که آثار عرفانی با رمزها و نشانه‌های خود، ما را
تا عمق دریای معانی می‌کشاند، رمزینه‌های زندگی
شخصیت‌های شاهنامه نیز کلیدی به دست ما می‌دهد و ما را به
دنیای اسطوره‌ها می‌برند.

شناسایی بسیاری از این شخصیت‌ها چون منیژه ، رودابه ،
تهمینه، سودابه و . . . ریشه در واقعیت‌های اساطیری دارندوما
بدون در نظر گرفتن این ریشه‌ها قادر به برقراری ارتباط با آنان
نخواهیم بود . در نتیجه لذت پژوهش در این وادی از آن
پژوهش‌گری است که آگاهی کافی از علم تاریخ و اسطوره
داشته باشد تا بتواند یافته‌های تازه‌ای به مخاطبان خود انتقال
دهد . ازین رو به خاطر کاستی‌های موجود ، از همه‌ی
اندیشمندان پژوهش‌گر و پژوهش‌گران اندیش‌مند پوزش می‌طلبم
و امید آن دارم که بر این خرد مایه خرده نگیرند که
«کوته قلمان را چه به کارهای بزرگ دست یازیدن».

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست مندرجات

تبرستان

www.tabarestan.info

- ۱۳..... زن در هزاره‌های پیش از تاریخ
- ۱۹..... زنان شاهنامه
- ۲۷..... ازدواج در شاهنامه
- ۳۳..... انواع ازدواج
- ۳۵..... فرانک زمینه ساز قیام کاوه
- ۴۳..... شهرناز و ارنواز
- ۴۷..... سیندخت بانوی زیرک شاهنامه
- ۵۱..... رودابه مادر رستم
- ۵۵..... تهمینه میراث دار اندوه دو پهلوان
- ۶۳..... گرد آفرید
- ۶۷..... سودابه زن بد کنش شاهنامه
- ۷۳..... گلشهر
- ۷۵..... جریره

۷۹	فرنگیس
۸۳	بانو گشسب
۸۷	منیژه
۹۳	کتایون
۹۷	به آفرید
۹۹	همای
۱۰۵	ناهد
۱۰۹	روشنک
۱۱۱	گلنار
۱۱۳	نوشه
۱۱۵	مالکه
۱۱۷	دلفروز
۱۱۹	سپینود
۱۲۱	مریم
۱۲۵	گردیه
۱۲۹	شیرین
۱۳۱	پوران دخت
۱۳۳	آزرم دخت
۱۳۵	زنان دیگر (شهربانو ارم و . . .)
۱۳۹	کتاب نامه
۱۴۲-۱۴۶	نام نامه

زن در هزاره‌های پیش از تاریخ

تلاش برای آگاهی از هویت زن، به عنوان انسانی که در ساختار حیات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بشر در تاریخ و گستره‌ی پیش از آن تأثیری ارزنده دارد، نه در تبیین شخصیت نیمی از پیکره‌ی انسانی جامعه است؛ که در ایجاد توانمندی‌های زن در رویارویی با جهان امروز تأثیری مطلوب دارد.

پژوهش در مورد زنان و جست‌وجوی هویت آنان در هزارتوی تاریخ و پیش از آن و افت و خیزهای ارزشی آنان در ساختارهای اجتماعی گوناگون، به قصد تقابل ارزشی زنان و مردان نیست؛ بلکه می‌خواهیم تأثیر موازی و هم‌سوی تکاملی این دو مخلوق برتر خدا را - که انسان نامیده می‌شوند - در پی‌ریزی و ایجاد فرهنگ و تمدن بشری شناسایی کنیم.

در بهار ۱۹۴۹ میلادی جمعی از باستان شناسان ، برای نخستین بار در ایران ، آثار به جامانده‌ی انسان پیش از تاریخ را در حفاری غاری در "تنگ بیده" واقع در کوه‌های بختیاری تشخیص دادند. بر پایه‌ی این آثار ، مقام و موقعیت زن را هم‌زمان با دورانی که انسان پیش از تاریخ در غار "تنگ بیده" می‌زیسته است ، چنین اعلام کردند :

در جامعه‌ی بدوی وظیفه‌ی مخصوصه‌ی زن گذاشته شده بود. وی گذشته از آن‌که نگهبان آتش و شاید اجتماع کننده و سازنده ظروف سفالین بود ؛ می‌بایست چوب به دست می‌گرفت در کوه‌ها به جست‌وجوی ریشه‌های خوردنی نباتات یا جمع‌آوری میوه‌های وحشی می‌پرداخت .

شناسایی گیاهان ، فصل رویدن آن‌ها و دانه‌هایی که می‌آوردند، مولود مشاهدات طولانی و مداوم بود و او را به آزمایش ، کشت و ورز هدایت می‌کرد و نخستین کوشش وی در کشاورزی در زمین‌های رسوبی انجام گرفت . در همان حال که مرد اندک پیشرفتی کرده بود ، زن با کشاورزی ابتدایی خود در دوره‌ی حجر متأخر (که اقامت در غار بدان متعلق است)، نوآوری بسیاری کرد. در نتیجه می‌بایست عدم تعادلی بین وظیفه‌های زن و مرد ایجاد می‌شد. شاید همین امر اساس بعضی جوامع نخستین که در آن‌ها زن بر مرد برتری یافته بود ، شد.^(۱) در چنین جوامعی ، زن ، کارهای قبیله را اداره می‌کرد و به مقام روحانیت می‌رسید. در عین حال زنجیر

خانواده به وسیله‌ی سلسله‌ی زنان اتصال می‌یافت؛ چه، زن ناقل خون قبیله با خالص‌ترین شکل خود به شمار می‌رفت. اولویت دادن به زن، ویژه‌ی ساکنان اصلی نجد ایران بود که بعدها در آداب آریاییان فاتح وارد شد. در اکتشاف‌های باستان‌شناسی متعلق به فرهنگ‌های پیش از کشاورزی در جهان، سمبول‌های خدایی از جنس زن، بسیار به دست آمده است که عموماً بیان‌کننده‌ی دربرینگی پرستش مادر کبیر (بانو خدا) در جامعه‌های کهن می‌باشند.

این سمبول‌های خدایی تا حدودی که فرهنگ‌های پیش از آغاز شکل‌گیری نظام‌های ابتدایی کشاورزی را در بر می‌گیرد، منحصر به جنس زن نبوده؛ در کنار آن‌ها سمبول‌های خدایی از جنس مرد هم وجود داشت. ^(۱)

از آغاز شکل‌گیری نظام‌های ابتدایی کشاورزی در جهان، به تدریج سمبول‌های خدایی از جنس مرد حذف شد و سمبول‌های خدایی از جنس زن تا مدت‌ها به طور انحصاری - فراوان - تولید و تکثیر شد. این تحول به حدی چشم‌گیر است که می‌توان گفت در مرحله‌ی کشاورزی آغازین، مادر کبیر (بانو خدا) بیش از دوره‌های گذشته، از نظر انسان عصر نوپدید کشاورزی، نماد رحمت، نعمت، آفرینش، باروری و به‌طور کلی مظهر نیروهای طبیعی و مافوق طبیعی شناخته شد.

ویل دورانت در جلد یکم کتاب "خلاصه داستان تمدن" تحولات نقش زن را در مرحله‌ی استقرار نظام کشاورزی چنین گزارش می‌دهد: "مدنیت در کلبه بزرگ آغاز به رستن می‌کند و در شهر به گل می‌نشیند." بشر هنگامی توانست گوهر انسانی خود را آشکار سازد که زندگی او از مرحله‌ی متزلزل شکار خارج شده و به مرحله‌ی مطمئن تر و ثابت تر حیات چوپانی درآمد. در شکل تازه مزیت‌های گران بهایی نصیب او شد که عبارت بود از اهلی کردن جهانوران، تربیت دام‌ها و مصرف شیر آن‌ها. در عین حال که این حادثه‌ها روی می‌داد، زن به بزرگ‌ترین کشف، دست یافت و راز حاصل خیزی زمین را پیدا کرد. تا آن هنگام کار زن تنها این بود که وقتی مرد به شکار می‌رفت، با چنگال خود زمین پیرامون چادر را بکاود تا چیزی قابل خوردن به دست آورد.

در اجتماع‌های ابتدایی بهره‌ی بزرگ پیشرفت‌های اقتصادی به دست زنان اتفاق افتاد. آن هنگام که مرد با شیوه‌ی کهن خود به شکار می‌پرداخت، زن در اطراف خیمه، زراعت را ترقی می‌داد. همین زن ابتدایی، نخست ریسمان و پس از آن پارچه را اختراع کرد. در کشور خودمان تعداد زیادی حلقه‌های دوک نخ ریزی از گل پخته که به پنج هزارسال پیش از میلاد تعلق دارد، آشکار می‌سازد که زنان در این دوره به کار نساجی می‌پرداخته‌اند. کاوش‌های باستان‌شناسی این دوره گویای حقیقت‌های دیگری نیز می‌باشد که زنان در

زمینه‌ی ساختن خانه مثل خشت زدن و تزیین داخل و ساختن و رنگین کردن ظرف‌های هم دستی داشتند.^(۱)

در هزاره‌ی چهارم پیش از میلاد، زن در تمام کارهای اجتماعی و سازندگی محیط خویش نقش اساسی داشته، همه‌ی وقت خود را مصروف اداره خانواده خود می‌کرد. او با رقص‌های مذهبی که جنبه‌ی هنری نیز داشت، به زندگی وجود نشاط می‌بخشید. ظرف‌های گلی که از سیلک کاشان به دست آمده است، چند زن را در حال رقص‌های مذهبی نشان می‌دهد. در نقاط دیگر ایران مثل تپه‌های پیش از تاریخ فارس یا تپه‌ی ارسنجان، شهر ری و حفاری‌های چشمه علی نیز آثاری از این گونه به دست آمده است که زنان را در لباس‌هایی در حال حرکت‌های موزون نشان می‌دهد. هنوز مانند این رقص‌ها در قسمت‌های جنوب و مرکزی ایران رایج است. برتر از همه‌ی این‌ها، وظیفه‌ی اساسی زن، آشنایی، عشق، ازدواج، تربیت فرزند و اداره‌ی خانواده است. با مطالعه‌ی آثار تمدن‌های مختلف، پی‌خواهیم برد که حجاب زنان از عادت‌های کهن تمدن بشری به شمار می‌رود. البته در قبیله‌های وحشی و غیر متمدن، زنان پوشش بدنی و حجاب نداشتند، لیکن در قوم‌های متمدن، زنان به سبب حس‌خودخواهی و تجمل‌پرستی، خود را می‌پوشاندند. به‌طور مسلم حجاب در آغاز به سبب حفظ حرمت زنان بوده، بعدها به تدریج صورت عفاف به‌خود گرفت و با آداب مذهبی آمیخته شد.

(۱) پری شیخ‌الاسلامی، زن در ایران و جهان

زنان یونانی حجابی داشتند که در جزیره‌ی کورس تا مدت‌ها رواج داشت.

در اسطوره‌ها و تمدن‌های مختلف، زن به عنوان یک انسان در کنار مرد و مظهر باروری؛ تکامل و تکوین بوده است. در باورها و اعتقادهای ملت‌های مختلف، از نظر آفرینش انسان، زن و مرد کنار یکدیگر قرار دارند. بر همین منبنا آدم و حوا، مشی و مشیانه، دموزی و اینانا و... را کنار یکدیگر می‌بینیم.

پژوهش در هویت زنان شاهنامه، تلاشی برای ره‌یافتن نموده‌های فکری و ذهنی زنان در مرحله‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی، برای بازگویه به امروزیان است.

زنان شاهنامه

شاهنامه به یمن جلوه‌گاه پهلوانی و رزم آوری‌های قهرمانان خود کتابی مردانه معرفی شده است و شخصیت‌های ماندگار آن مردانی هستند که زندگی و مرگ‌شان نماد آزادی، آزادگی، سربلندی و افتخار است. با این وصف نباید نقش زنان بزرگ و برجسته را ندیده گرفت؛ زنانی که با خردمندی و درایت خویش نقش اساسی در زندگی و سرنوشت خود داشتند و در دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی عصر خود تأثیرگذار بودند.

خلاف رأی 'نولدکه' زنان در شاهنامه اهمیت زیادی دارند.^(۱)

۱- تنویر، نلدکه، حماسه ملی ایران (زنها در شاهنامه مقام مهمی را حائز نیستند. وجود آنها در منظومه بیشتر یا از راه هوس و یا از راه عشق است ←

کمال بی‌عدالتی است که تصور کنیم زنان شاهنامه تبعیدی شبستان‌ها هستند و فریاد مرگ و زندگی‌شان از پرده حرم سراها عبور نمی‌کند. زن شاهنامه همواره آفرینش‌های خود را ارایه کرده است. اگر فرزانه‌ی توس، بنا به مقتضیات زمان خود، زن را با واژه‌های اغراق آمیز معرفی نکرده، نقش اساسی آنان را در ایجاد کانون‌های قدرت و استمرار آن به خوبی نمایانده است.

زن شاهنامه عامل ادغام قلمروهای حکومتی است. در ازدواج درون‌گروهی، عامل پایداری قدرت و در ازدواج برون‌گروهی نقش مؤثری در جذب، دفع و حذف قدرت دارد. زن در شاهنامه زمانی به عنوان مظهر جادو و فریب‌کاری ظاهر می‌شود که دو قهرمان معروف، رستم به عنوان 'ایران‌بان' و اسفندیار نماینده 'دین بهی' در گذر از هفت خوان، در بی‌خبری خویش، همه وجودشان آرزو و تمنای آغوش زن است. در این جاست که زن جادو در قیافه‌ی ماه‌رویی سخت جذاب به سوی‌شان می‌آید تا با دلبری، جامی می به آنان بنوشاند و بعد نابودشان کند که هر دوی آن

گردیده که از رمان بهرام چوبینه اقتباس شده است، زن جنگ‌جو و در عین حال دیسه‌کاری است. در نظر امروزی ما شخصیت او چندان جلب توجه نمی‌کند. لطیف‌تر از گردیه، گرد آفرید زیبا و زیرک است. یک شخصیت بسیار زیبا، از تمام زیبایی‌ها چشم‌پوشی کرده، برای بیژن خوراک ضروری زندگانی را به گدایی

(با اندکی تفاوت) به یاری نیروی عقیده و ایمان ، خود را در برابر فریبندگی جادوین می‌رهانند.

زمانی فریدون بر ضحاک چیره شد که بر دو زن ایرانی شهرناز و ارنواز - همسران ضحاک و عاملان انتقال قدرت - دست یافت . همین دو زن مادر سه پسر فریدون ایرج (نماینده قانون و مذهب) تور (نماینده جنگ‌جویی) و سلم (نماینده ثروت) شدند . اگر زنی چون تهمینه در عشق ورزی و انتخاب همسر پیش قدم شد ، مردی را انتخاب کرد که از نظر خصلت‌های انسانی یگانه است . او به خاطر کام‌جویی‌های زودگذر با رستم پیوند زناشویی نمی‌بندد ، زیرا به درستی آگاه است رستم مردی نیست که وابسته به زندگی شخصی خود باشد ؛ او پهلوانی است که حیات و نابودیش ، زندگی و مرگ مردمش است.

جمع می‌کند . اما از میثزه نیز تا وقتی که حتما از لحاظ افسانه سرایی لازم و ضروری است سخن به میان می‌آید ... در حماسه ایرانیان نمی‌توان زنانی مانند پنلوب، اندروماخ و نائوزیکا که در عالم زنی خود، برابر با مردان هستند ، پیدا کرد. (ص ۱۱۶-۱۱۵)

گذشته از این، پیش قدم شدن زن در انتخاب زوج، نشانه‌ی فرهنگی می‌باشد که در آن، جنس زن بر مرد برتری داشته است^(۱). در جامعه‌ای که جنس زن برتر است، می‌تواند در انتخاب زوج پیش قدم شود، عشق و دلدادگی ابراز کند و یا با شیوه‌های رنگارنگ، مرد را به سوی خود بکشاند. این رفتار او را جامعه هم تأیید می‌کند هم چنین بسیاری از ازدواج‌های دوره‌ی پهلوانی به منظور تحکیم قدرت صورت می‌گرفت که ما آن را در شکل ازدواج رودابه و زال، سودابه و کاووس و... می‌بینیم.

این گونه ازدواج‌ها در عصر پهلوانی به‌طور کامل مورد پذیرش بوده است. بنابر آن سنت، زن و مرد مختار بودند که بدون مراسم دینی، پنهانی با یکدیگر پیوند زناشویی ببندند. مانند این زناشویی را در «مهابهارات» در قصه‌ی «شکتلا» می‌یابیم. آن چه که در شرح حال سودابه به عنوان رسوایی اخلاقی یک زن نمود پیدا می‌کند، قابل تعمق است. به این جهت، نباید این نکته را از نظر دور داشت، پنداشته‌های

۱- مزدا پور، کتابیون. افسانه پری در هزار و یک شب (به نقل از کتاب

شناخت هویت زن ایرانی، شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار، ص ۳۱۹)

اساطیری که در ادبیات مکتوب ایران برجای مانده است ، می تواند دلیلی بر بومی بودن آن ها در این سرزمین باشد . از بررسی تطبیقی بیشتر شخصیت ها و رویدادهای شاهنامه با متون دیگر برمی آید که در آن وجود دست مایه های اساطیری غیر قابل انکار است . از درون این بن مایه ها چهره هایی اساطیری آفریده شده اند که بنا بر تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی و یا فشارهای سیاسی - فرهنگی ، دگرگونی یافته ، کم رنگ و پررنگ می شوند.

شخصیت سودابه از دیدگاه اسطوره شناسی نیز قابل بررسی است. دکتر مهوش واحد دوست می نویسد: « در میان چهره های اساطیری شاهنامه ی فردوسی سودابه - همسر کاووس - را نباید نادیده گرفت ؛ چه ، نقش و کارکرد او در پدید آمدن رخدادهای ، در روند حماسه ملی ما چشم گیر بود و از او سخن گفتن سزاوار است. نخست باید ریشه ی این اسطوره را پی گرفت و سرچشمه ی آن را دریافت .^(۱)»

از دیدگاهی دیگر باید داستان سودابه را جزو اسطوره های سکاها بدانیم، به دلیل این که بنا به گفته ی فردوسی، سودابه دختر شاه هاموران بود و مردم این سرزمین نظام مادرسالاری داشتند . هم چنین نباید قدرت طلبی و حسادت زنانه ی سودابه را نادیده انگاشت.

۱- واحد دوست، مهوش . نهادینه های اساطیری شاهنامه، ص ۱۸۵

ازدواج کاووس با سودابه از نوع برون گروهی بود و چه بسا سودابه با داشتن پسری می توانست عامل ادغام قدرت های ایران و هاماوران باشد ، حال آن که ازدواج احتمالی سیاوش فرهیخته و شجاع با شاهزاده ای می توانست تمام آرزوهای سودابه را برپا دهد. این زن با ابراز علاقه ی دروغین به سیاوش ، دو هدف داشت ؛ یثا بسا خام کردن سیاوش ، کاووس را از میان برمی داشت که در این صورت به آرزویش نزدیک تر می شد و یا با از بین بردن سیاوش ، قدرت خویش را مستحکم تر می کرد . از آن جایی که زنی غیر ایرانی بود ، اعتقادی به آزمون گذر از آتش نداشت و گمان نمی کرد که سیاوش به سلامت از میان کوه آتش عبور کند.

به باور نگارنده ، سودابه بیشتر آلوده به فساد قدرت بود تا فساد جنسی .

به هر صورت نمی توان نقش و کارکرد سیاسی ، اجتماعی زنانی را که آفریننده ی شاهنامه از آنان به نیکی و دانایی یاد کرده است ، ندیده گرفت ؛ زنانی چون فرانک - مادر فریدون - که به راستی زمینه ساز قیام کاوه بود ، کتایون - همسر گشتاسب و مادر اسفندیار - سین دخت - همسر مهرباب کابلی و مادر رودابه - که درایتش سرزمین و مردمش را از نابودی نجات داد و نیز فرنگیس - همسر سیاوش - منیژه دختر افراسیاب و همسر بیژن که به عنوان زنی وفادار در جهان معروف است و همای زنی که با عدالت سی سال پادشاهی کرد . از این دست زنان می توان به بانو گشسب - دختر رستم - و گردآفرید و

زنانی دیگر اشاره کرد که هر یک در دلاوری، وفاداری، سیاست و درایت کم‌تر از قهرمانان معروف شاهنامه نبوده‌اند.

نکته‌ی دیگر این‌که، کتاب شاهنامه که حکیم فرزانه و ایران‌دوست توس، آن را به عنوان شناس‌نامه‌ی ملی قومی بزرگ بر تارک تاریخ و تمدن بشری ثبت کرده، نمایش‌نامه‌ی بزرگی است که نقش‌های اصلی آن را مردان و زنانی ایفا کرده‌اند که نماینده‌ی قدرت آن جامعه هستند. زن شاهنامه، نماینده‌ی زنان عصر خود نیست.

اصولاً افراد در شاهنامه تا زمانی که به نوعی با کانون قدرت ارتباط پیدا نکردند، مطرح نمی‌شوند و حضوری مؤثر ندارند. البته این نظریه حضور کم‌رنگ زنان عادی را در شاهنامه نفی نمی‌کند، زیرا نمی‌توان گفت همه‌ی ازدواج‌های شاهان، به خصوص صاحبان حرم‌سرا، برای تحکیم، جذب، دفع و یا حذف قدرت صورت می‌گرفت.

بهرام‌گور زنان را دسته دسته به مشکوی خود می‌فرستاد. نمونه‌ی آن چهار دختر آسیابان و سه دختر برزین دهقان هستند که ما غیر از سیاهی لشکر حرم‌سرا، نقشی از آنان نمی‌بینیم. اگر در شاهنامه سخن از افراد عادی و طبقه فرودست جامعه شده است، آن افراد به نوعی در دایره‌ی قدرت بودند و تا زمانی که در آن محدوده یعنی تثبیت و یا انتقال قدرت تأثیر گذار بودند، نام‌شان در شاهنامه است.

در واقع نام‌ها در شاهنامه تا زمانی که به قدرت گره نخورده‌اند، بی‌رنگند.

بدین گونه است نقش گلنار که در کمک به اردشیر و در نهایت در انتقال سلطنت از اشکانیان به ساسانیان بسیار مؤثر بوده است. حال آن که پس از به قدرت رسیدن اردشیر، دیگر نامی از گلنار در شاهنامه نیست و یا شاهزاده خانم منیژه که از زنان فداکار شاهنامه است، تا آن جا که در حفظ جان بیژن برای تثبیت قدرت حاکم ایران تلاش می‌کند، حضور دارد. پس از رهایی بیژن و آمدن منیژه به ایران و تقدیر کی خسرو از او، دیگر نامی از منیژه به میان نمی‌آید. چنین‌اند فرزندان بهمن. چون همای در مدار قدرت است نامی بر جسته دارد و از دیگران نامی به میان نمی‌آید.

ازدواج در شاهنامه

نقش مؤثر ازدواج در شاهنامه ، برآیند تأثیر زن در کانون قدرت است ، زیرا نمایندگان قدرت در قلمرو حکومت ، اگر هم گوهر نباشند ، باید هم پیوند باشند.^(۱)

فرزند حاصل از ازدواج برون گروهی می‌تواند هر دو خاندان را زیر حکومت خویش یکی سازد . در روابط شخصی قدرت ، زن در خانه‌ی شوهر دارای دو نقش همسر و نماینده‌ی خاندان پدر است . فردوسی با آگاهی از نقش تعیین کننده‌ی زن در تراکم و تثبیت قدرت به گونه‌ای شفاف ، جای‌گاه آنان را در معرض دید مخاطبان قرار می‌دهد . او دختران جمشید را که مدت هزار سال همسر ضحاک بودند ، جوان و زیبا نگاه می‌دارد تا از فریدون باردار شوند و

۱- زن در شاهنامه ، نشریه دانشجویان دانشکده خدمات اجتماعی

جهان میان سه فرزندی که این دو خواهر می‌زایند تقسیم شود.^(۱)
با این تقسیم جنگ بی‌فرجام و تضاد پردوام بر جهان حکم فرما
می‌شود.^(۲)

از ازدواج کاووس با دختر گرسیوز، سیاوش متولد می‌شود.
حاصل ازدواج سیاوش با فرنگیس، شاهزاده‌ی تورانی — کیخسرو —
است که با انهدام سلطنت افراسیاب، حاکم سیاسی هر دو قلمرو
ایران و توران می‌شود.

اردشیر پس از به دست آوردن فره شاهی به نشان ادغام قدرت
اشکانی در قدرت جدید، با دختر اردوان که او نیز از نژاد کیان است،
ازدواج می‌کند. با این ازدواج همه‌ی شاخه‌های فرعی نژاد کیانی، در
شاخه‌ی اصلی ادغام می‌شود.

اصل ازدواج آن دو شاهپور است. شاهپور نیز با دختری از نژاد کیان
ازدواج می‌کند. اگرچه اردشیر با این ازدواج مخالف است، اما
قدرت در فراگرد تراکم، قدرت‌مند را نیز فرمانبردار توقع‌های خویش
می‌سازد و بر آن چیره می‌شود. او، دختر مهرک نوشزاد است که
اردشیر مهرک و همه‌ی خانواده‌اش را به‌جز همین دختر کشته است.

۱- این سه نفر در اوستا با اسامی سلم، تور و ایریک فرزندان فریدون ذکر شده‌اند

(اسطوره‌های ایرانی، وستا سرخوش کرتیس، عباس مخیر ص ۳۰)

۲- زن در شاهنامه، نشریه دانشجویان دانشکده خدمات اجتماعی

«در حقیقت برای این که قدرت‌ها بتوانند در قدرت کانونی ادغام شوند، کانون باید قابلیت ادغام داشته باشد؛ یعنی همه‌ی اعضای گروه را جذب یا حذف کند تا نتوانند به عنوان گروه با گروه‌های فرعی رابطه برقرار کنند.»^(۱) بعد از اردشیر، شاپور به قدرت می‌رسد و سی و یک سال سلطنت می‌کند. در دوران هفتاد و دو ساله‌ی پادشاهی شاپور ذوالاکتاف حادثه‌هایی روی می‌دهند که در آن‌ها زن نقش نخست را دارد. طایر، سرکرده‌ی عرب، نوشته - دختر نرسی - را به گروگان می‌برد. از زمان ضحاک تازی تا آن روز، این نخستین بار بود که ناموس کیانیان به دست بیگانه افتاد.

در داستان عشق مالکه - دختر طایر عرب - به شاپور ذوالاکتاف، نقش زن در انتقال تضاد به درون کانون، با ندیده گرفتن علاقه‌ی پدر و فرزندى نمایان می‌شود. هنگامی که شاه هاماوران، کاووس و سپاهیان او را اسیر کرد و زنان حرم‌سرایش را به دربار خود انتقال داد، سودابه جانب همسر را گرفت؛ زیرا می‌دانست اگر همسر را نجات دهد، می‌تواند برای پدرش تأمین بگیرد. در نتیجه رستم به نجات کاووس می‌رود. شاه هاماوران هم تسلیم شده، باج می‌دهد و به یمن حضور دخترش در حرم‌سرای شاه، از خطر مرگ می‌رهد.

رابطه‌ای که بدین سان برقرار می‌شود، جایگاهی به طور نسبی ثابت برای دوطرف ایجاد می‌کند. اگرچه هر لحظه ممکن است تناسب قوا، کار آشتی را به قهر بکشاند، اما این تغییر موقعیت رابطه و تناسب جدیدی برقرار می‌کند، زیرا ازدواج و روابط دیگری که میان زن و مرد برقرار می‌شود، پاسخ‌گوی نیاز بنیادی قدرت‌های ناسالم در رشد و استمرار آن است. سهراب از یک ازدواج برون‌گروهی زاده می‌شود. دو قدرت ایران و توران از حضور وی بیم‌ناکند، زیرا او می‌خواهد با تکیه به قدرت پدرش، قدرت حاکم‌هی جدیدی ایجاد کند. در صورت جذب وی به وسیله‌ی یکی از این دو قدرت، موازنه‌ی جهان برهم می‌خورد. ایران و توران اگرچه در برابر و دشمن یکدیگر بودند، نقش نگه‌دارنده‌ی هم را ایفا می‌کردند. بنابراین تقدیر بر حذف او رقم خورد و با مرگ او قدرت پهلوانی در خاندان رستم استمرار نیافت.

ازدواج گردیده با خسرو پرویز در جهت تحکیم قدرت و نیز حذف دشمن داخلی (گسته‌م) صورت گرفت.

از نظر ساختاری در شاهنامه با سه نوع ازدواج روبه‌رو هستیم که در جای خود از آن سخن می‌رود. نقش و کارکرد ازدواج در شاهنامه چه از نظر سیاست داخلی و چه از نظر سیاست خارجی برای کانون قدرت، بسیار مهم و در تغییر ساختار طبقات اجتماعی و صعود افراد فرودست به مراتب بالای اجتماعی مؤثر است.

قدرت‌مندان با ازدواج درون‌گروهی، استمرار و پایداری قدرت خود را استحکام می‌بخشند و قدرت‌های فرعی را در خود ادغام می‌کنند و با ازدواج برون‌گروهی، بیگانگان را از دشمن به دوست و پیروی (هرچند ناپایدار) تبدیل می‌کنند.

در واقع این کار به افزایش توان‌مندی قدرت کانونی می‌انجامد. هم‌چنین ازدواج برون‌گروهی سبب جذب استعداد‌های خارج از گروه، برکشیده شدن افراد فرودست جامعه و صعود آنان در سلسله مراتب اجتماعی^(۱) می‌شود. دوران ساسانی که گذر از مرزهای طبقاتی بسیار سخت و ناممکن می‌نمود، ازدواج با پری‌چهرگان به خانواده‌ی دختر امکان می‌داد مرزها را درنوردیده، به طبقه‌ی اشراف در آیند. نمونه‌ی این گروه، در داستان زندگی بهرام‌گور، فراوان به چشم می‌خورد. او هرچند دختری زیبا می‌یافت، به زنی می‌گرفت و خانواده‌ی دختر را برمی‌کشید. بدین سان چهار دختر آسیابان^(۲) و سه دختر برزین‌دهقان^(۳) که هم‌زمان به حرم‌سرای او فرستاده می‌شوند. همه‌ی این‌ها از فرآیند زمینه‌ی برخورد و رقابت سیاسی ناسالم و ناپایدار بودن منصب‌ها و هم‌چنین نیاز کانون قدرت به ایجاد

۱- زن در شاهنامه، نشریه دانشجویان دانشکده خدمات اجتماعی

۲- مشکناز، مشکنک، نازیاب و سوسنک

۳- ماه‌آفرید، فرانک و شنبلیله

گروه بندی‌ها و جذب نیروهای مورد اعتماد، به وجود می‌آید که به ازدواج در کانون تارهای عنکبوتی قدرت، نقشی تعیین کننده می‌دهد. این امر در خاندان بیشتر شاهان نمود داشت و ما نمونه‌هایی از آن را در دوران معاصر یعنی در زمان حکومت قاجار و پهلوی دیدیم. مردان با استعدادی که پایگاه خانوادگی محکمی نداشتند از راه پیوند با خانواده‌ی قدرت مدار برکشیده شدند. گاهی ازدواج با دختری از خاندانی رو به زوال باعث ادغام قدرت میرنده در قدرت زینده و استمرار قدرت مرکزی می‌شد. (مانند ازدواج اسکندر با خواهرش روشنگ).

انواع ازدواج در شاهنامه

۱- ازدواج با محارم

ازدواج اسفندیار با خواهرش همای

ازدواج بهمن با دخترش همای

ازدواج اسکندر با خواهرش روشنگ

پیشنهاد ازدواج سودابه به سیاوش (درباره‌ی ازدواج او با یکی از خواهران خود).

۲- ازدواج درون گروهی

ازدواج فرانک با آبتین که هر دو از نژاد کیانند

ازدواج فریدون با شهرناز و ارنواز

ازدواج دختر ایرج با پشنگ

ازدواج اردشیر با دختر اردوان

ازدواج بانو گشسب با پهلوان گیو

ازدواج شاهپور با دختر مهرک نوشزاد

ازدواج ایرج با ماه آفرید

ازدواج گردیه با خسرو پرویز

۳) ازدواج برون گروهی یا برون همسری

ازدواج پسران فریدون با دختران سرو، پادشاه یمن

ازدواج زال با رودابه دختر، مهراب کابلی

ازدواج کاووس با سودابه، دختر شاه هاماوران

ازدواج رستم با تهمین، دختر شاه سمنگان

ازدواج سیاوش با جریره، دختر پیران ویسه وزیر افراسیاب

ازدواج سیاوش با فرنگیس، دختر افراسیاب

ازدواج گشتاسب با کتایون، دختر قیصر روم

ازدواج داراب با ناهید، دختر فیلقوس

ازدواج بهرام گور با سپینود، دختر شنگل پادشاه هند

ازدواج خسرو پرویز با مریم، دختر قیصر روم

ازدواج خسرو پرویز با شیرین ارمنی

فرانک زمینه ساز قیام کاوه

در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان چهره‌ی انقلابی کاوه آهنگر بی‌مانند است. تصویری که فردوسی از او در رویارویی با ضحاک و مشاورانش و پاره کردن استشهاد نامه‌ی ستایش ضحاک و فراخواندن مردم کوچک و بزرگ به سوی فریدون ارایه داد، درخور توجه و نمونه‌ای بسیار قوی از مبارزه‌ی حق‌طلبی عامه‌ی مردم با بیداد و ظلم پیشگی در طول تاریخ است. با این وجود توفیق آفریننده‌ی شاهنامه در پردازش شخصیت و تجلی شکوه سیمای فرانک - زن قهرمانی که در سایه‌ی دین‌داری، درایت و خردمندی خویش توانست زمینه‌ساز اصلی قیام کاوه، پرچمدار عدالت‌خواهی در برابر حاکمان خودرأی و صاحبان زر و زور باشد - قابل ستایش است. در جامعه‌ی سیاهی که پادشاه بیداد پیشه‌ی ماردوش، سفره‌ی جور خود را بر گستره‌ی زمین گسترده، کسی در آن فضای اهریمنی

نمی‌توانست ایمن باشد، فریدون شیرخواره که مغز سر پدرش خوراک ماران ضحاک شده بود؛ به واسطه‌ی خردمندی فرانک، در هوای پاک کوه‌های سر به فلک کشیده و در دامن انسان‌های پاک و وارسته بالید.

این زن قهرمان، فرزند را در سایه‌سار اندیشه‌ی بلند خود پرورد تا جهان را از وجود چون ضحاک‌ی پاک کند و همای عدالت را بر گستره‌ی زخم خورده‌ی زمین به پرواز در آورد. مادری که با تدبیر خود فرزندش را از بدو تولد تا آغاز حکومت پانصد ساله‌اش به سرمنزل مقصود هدایت کرد.

فرزانه‌ی توس هرچا سخن از فرانک به میان آورده، هنر، خرد و دین‌داری او را ستوده است.

فرانک برجسته‌ترین و شایسته‌ترین زن شاهنامه است. او زنی نیست که با لباس فاخر و تاجی مرصع، پشت پرده‌های حرم سرا، بهانه‌ی شادخواری‌ها و کامروایی‌های شاهان و شاهزادگان باشد؛ زنی است تأثیرگذار در دگرگونی‌های اجتماعی عصر خود. بهتر است با مدد از حکیم توس به اصل ماجرا پردازیم.

موبدان خواب آشفته‌ی ضحاک را چنین تعبیر می‌کنند:

کسی را بود زین سپس تخت تو	به خاک اندر آرد سر بخت تو
کجا نام او آفریدون بود	زمین راسپهری همایون بود
هنوز آن سپهبد ز مادر نژاد	نیامد گه ترشش و سرد باد

چو او زاید از مادر پره‌نر بسان درختی بود بارور
 تیشه‌ی ستم ضحاک ، رشته‌ی زندگی آبتین - همسر فرانک - را
 قطع کرد . او در اوان جوانی زخم دار ستمی می‌شود که باید از زمین
 برکند .

درایت و دردمندی و احساس قوی مادرانه ، او را وادار به حفظ
 جان کودکی می‌کند که دستگاه ستم و جحود با همه‌ی توان خود در پی
 کشتن وی است . نخست فرزند را به محل امنی می‌برد :

خرمند مام فریدون چو دید که برجفت او بر چنان بد رسید
 روان‌گشت دل خسته از روزگار همی رفت گریان سوی مرغزار
 به پیش نگهبان آن مرغزار خروشید و بارید خون درکنار
 بدو گفت کاین کودک شیرخوار زمن روزگاری به زنه‌ار دار
 پدر وارث از مادر اندر پذیر وزین گاو نغزش پرور به شیر
 پرستنده‌ی بیشه و گاو نغز چنین داد پاسخ بدان پاک مغز
 که چون بنده بر پیش فرزند تو بباشم پذیرنده پند تو
 فرانک بدو داد فرزند را بگفتش بدو گفتنی پند را
 سه ساله پدر وار از آن گاو شیر همی داد هشیوار زنه‌ار گیر
 فریدون سه ساله ، در آن مرغزار بود تا این که جاسوسان ضحاک
 به محل اختفای او پی‌بردند . ضحاک با همه‌ی قدرت اهریمنی‌اش
 نتوانست فرانک را غافل‌گیر کند زیرا او پیش از دژخیمان ضحاک به
 آن جا می‌رود و فرزند را از مهلکه دور می‌کند .

فرانک به خوبی می دانست علاوه بر حفظ جان فریدون ، مسئولیت سنگین دیگری هم دارد و آن نوع پرورش، تربیت و تهذیب فردی است که باید جهان را از شر و بدی ها پاک کند و عدل و داد را در همه جا بگستراند .

بنابراین بدون آن که عاطفه‌ی مادری او را وادار به گرفتن تصمیمی عجولانه کند ، عاقلانه‌ترین تصمیم زندگی اش را می گیرد . او را به البرزکوه می برد و به دست مرد وارسته‌ی دین داری می سپارد . این بار فرانک گریه و زاری نمی کند ، چنان که نزد نگهبان مرغزار کرد. او با معرفی درست فریدون و هدف از آفرینش او و ضرورت حفظ جانش ، مسئولیت سنگینی بردوش مرد خدا نهاد . در ضمن نوع تربیت وی را هم مشخص می کند .

فردوسی ، تصویری زیبا از گفت و گوی فرانک با مرد دینی ترسیم می کند و درایت فرانک را در چگونگی معرفی فریدون به نمایش می گذارد.

بیاورد فرزند را چون نوند	چو غرم ژیان سوی کوه بلند
یکی مرد دینی بدان کوه بود	که از کارگیتی بی اندوه بود
فرانک بدو گفت کای پاک دین	منم سوگواری ازایران زمین
بدان کاین گرانمایه فرزند من	همی بود خواهد سرانجمن
ببرد سر و تاج ضحاک را	سپارد کمر بند او خاک را

فرانک ابتدا خود را نماینده‌ی ستمدیدگان کشور و سپس فرزندش را برکننده‌ی ستم ضحاک معرفی می‌کند .

فریدون تا شانزده سالگی در البرزکوه ماند. در همه‌ی آن مدت مادر فرزانه‌اش به فکر تمهیداتی برای یاری دادن فرزندش در قیامی بزرگ و عدالت خواهانه بود . فریدون شانزده ساله از نژادش می‌پرسد :

چو بگذشت بر آفریدون دوهشت از البرزکوه اندر آمد به دشت
بر مادر آمد پژوهنده گفت که بگشای بر من نهان از نهفت
فرانک فهمید وقت آن رسیده که فرزند را از آن چه گذشت آگاه کند . بنابراین پاسخ داد :

ز تهمورث گرد بودش نژاد پدر بر پدر برهمی داشت یاد
توبشناس کز مرز ایران زمین یکی مرد بود نام او آبتین
ز تخم کیان بود و بیدار بود خردمند و گرد و بی‌آزار بود
آن‌گاه کشته شدن پدرش بوسیله‌ی ضحاک ، زندگی سه ساله‌اش در مرغزار و کشتن ضحاک گاو « برمایه » و نگهبان مرغزار و آتش زدن خانه‌ی آبتین ، همه را شرح داد :

فریدون برآشفت و بگشاد گوش	ز گفتار مادر برآمد به جوش
دلش پر ز درد و سرش پر ز کین	بر ابرو زخشم اندر آورد چین
چنین داد پاسخ به مادر که شیر	نگردد مگر بازمودن دلیر
کنون کردنی کرد جادو پرست	مرا برد باید به شمشیر دست
پیویم به فرمان یزدان پاک	برآرم زایوان ضحاک خاک

فریدون جوان از ستمی که بر خانواده و مردمش رفت، برآشفت و با خشم و عصبانیت، عجلانه تصمیم به انتقام جویی گرفت. فرانک می دانست که هر حرکت غیر اصولی ممکن است سبب بر باد رفتن همه‌ی آرزوهای مردمش شود و سرنوشت قیام در مخاطره‌ی بی‌تجربگی و جوانی فریدون قرار گیرد؛ بنابراین فرزند را هشدار داد که فریفته‌ی غرور جوانی خویش نشود و با پختگی، از تجربه‌های مادرش بهره گیرد. پسر را این گونه پند می‌دهد:

بدوگفت مادر که این رای نیست	ترا با جهان سربه‌سر پای نیست
جز این است آیین پیوند و کین	جهان را به چشم جوانی مبین
که هرکو نبیذ جوانی چشید	به گیتی جز از خویشان را ندید
بدان مستی اندر دهد سر به باد	ترا روز جز شاد و خرم مباد
ترا ای پسر پند من یاد باد	به جز گفت مادر دگر باد، باد

بدین گونه فرانک فریدون را به تأمل و تعمق در امور دعوت کرد و به او فهماند که تنها با تکیه به زور بازو و داشتن انگیزه نمی‌توان شاهد آرزو را در کنار گرفت، زیرا به فراست دریافته بود که بساط

حکومتی چون ضحاک را باید قیامی مردمی برچیند و این شرایط را هم دادخواهی کاوه‌ی آهنگر - قهرمان شاهنامه - فراهم می‌کند. در واقع ظلم ضحاک زمینه‌ساز شکست وی شد که با اولین فریاد دادخواهی کاوه، شرایط عینی در دربار ضحاک برای ظهور یک قیام مردمی و عدالت خواه به وجود آمد.

فریدون با دریافت و فهم شرایط، در آستانه‌ی رفتن به کارزار، نزد مادر آمد. فرصت طلایی که فرانک منتظر آن بود فرا رسید:

سوی مادر آمد کمند بر میان به سر بر نهاده کلاه کیان
که من رفتنی ام سوی کارزار ترا جز نیایش مباد هیچ کار
فرو ریخت آب از مژه مادرش همی خواند باخون دل داورش
به یزدان همی گفت ز نهار من سپردم به تو ای جهاندار من

فریدون از مادر طلب دعای خیر می‌کند و فرانک فرزند را به خدا می‌سپارد و مبارزه‌ی حق و باطل آغاز می‌شود.

فریدون پس از پشت سر گذاشتن مهلکه‌های بسیار، با ماردوش روبه‌رو می‌شود و او را بند می‌کشد. خبر پیروزی به فرانک می‌رسد:

فرانک نه آگاه بود زین نمان که فرزند او شاه شد بر جهان
ضحاک شد تخت شاهی تهی سر آمد بر او روزگار بهی
پس آگاهی آمد ز فرخ پسر به مادر که فرزند شد تاجور

فرانک پس از شنیدن خبر پیروزی، سر تعظیم به درگاه خداوند فرود آورد و یزدان پاک را سپاس گزار شد.

نیایش کنان شد سر و تن بشت به پیش جهاندار آمد نخست
نهاد آن سرش پست بر خاک بر همی خواند نفرین به ضحاک بر
آن گاه به شکرانه‌ی این نعمت تا یک هفته به هر نیازمندی که
می‌شناخت، بخشش کرد. سپس مجلسی آراسته، بزرگان را دعوت
کرد و پول و امکاناتی را که برای رفع نیازهای احتمالی قیام فراهم
کرده بود، به آنان نشان داد.

بدین ترتیب فریدون حکومت جور پیشه‌ی ضحاک را برانداخت.
اگرچه نخستین جرقه‌ی قیام را کاوه‌ی ستم‌دیده شعله‌ور ساخت و
مردم کوچک و بازار را دور خود جمع کرد، او از وجود رهبر اصلی
قیام، فریدون، آگاه و دل‌گرم بود.

رهبری که پرورده‌ی درایت فرانک بود.

شهرناز و ارنواز

پس از سلطه‌ی ضحاک ، دو دختر جمشید - شهرناز و ارنواز -
به اسارت ضحاک درآمدند .

فردوسی اسارت دختران جمشید را ، نشان افتادن ناموس یا
وطن اجتماعی به دست بیگانه برمی‌شمارد. اگرچه این دختران بر اثر
جفت شدن با ضحاک از خود بیگانه شده ، شخصیت‌شان تباه
می‌شود ، از او باردار نمی‌شوند و تنها پس از آن که به دست
فریدون آزاد می‌شوند ، فرزند به دنیا می‌آورند :

سر بانوان را چو افسر بدند	که جمشید را هر دو دختر بدند
دگرماه روی بنام ارنواز	ز پوشیده رویان یکی شهرناز
بدان ازدها فث سپردندشان	به ایوان ضحاک بردندشان
بیاموختشان کزی و جادویی	پسروردشان از ره بدخویی

همانسان که قدرت خارجی تن و روان زن را به تباهی می‌کشد
قدرت ناشی از قیام مردمی او را پاک می‌کند و جای‌گاه مادری را به
او باز می‌دهد. ^(۱)

فریدون فرمان تطهیر شهرناز و ارنواز را می‌دهد :

برون آورید از شبستان اوی بتان سیه موی و خورشید روی
بفرمودشتن سرانشان نخست روانشان پس از تیرگی هابشت
ره داور پساک بنمودشان ز آلودگی‌ها بیالودشان
که پرورده‌ی بت پرستان بدند سراسیمه بر سان مستان بدند
شهرناز و ارنواز زنان اساطیری هستند که پس از هزار سال زندگانی
با ضحاک، فرزندان فریدون را به دنیا آوردند. نژاد همه‌ی شاهان عالم
به این سه پسر می‌رسد. شهرناز مادر سلم و تور و ارنواز مادر ایرج
است.

پور داوود می‌نویسد « در واسپ یشت اوستا » بند ۱۳ و ۱۴ آمده
است ، فریدون برای ایزد گوش قربانی کرد و از او خواست که بر
ضحاک غلبه کند و دو زن وی سنگهوک (شهرناز) و ارنوک
(ارنواز) را از او برباید. ^(۲)

۱- ویژه نامه شفق نشریه دانشجویان دانشکده خدمات اجتماعی

۲- یشت‌ها جلد ۱، ص ۱۹۳ و جلد ۲ ص ۱۵۰

سیندخت بانوی زیرک شاهنامه

سیندخت زنی است باهوش که به مسایل سیاسی و اجتماعی عصر خود آگاه است و حضوری مؤثر در شاهنامه دارد .
نبوغش در گشایش بن بست ارتباط دربار ایران و کابل ، در ماجرای عشق زال و رودابه به طور کامل آشکار است .
او با خوش فکری و درایت ، به حل معضلی که همسرش - مهرباب - را خشمگین و سردرگم کرده ، می‌پردازد . او از نوادگان ضحاک است و می‌داند که با توجه به دو تیرگی نژادش با سام - شاه ایران زمین - اگر اندیشمندانه با این ازدواج برخورد نکند ، فاجعه رخ می‌دهد .

زمانی که منوچهر - شاه ایران - به سام فرمان داد که شهر کابل را بسوزاند و یک تن از نوادگان ضحاک را زنده نگذارد تا زال با رودابه ازدواج نکند ؛ سیندخت ، به چاره جویی پرداخت . او به سفارت ،



تبرستان
www.tabarestan.info

نزد سام رفته ، به مذاکره نشست . وی با زیرکی هویت خود را از سام پنهان نگه داشت تا آن گاه که از وی پیمان گرفت با کابل و مردمش کاری نداشته باشد . این از هوشیاری سیندخت - زن خردمند شاهنامه - بود . او به دربار سام به درپوزگی نرفت ، بلکه با تکیه بر درایت خویش ، مردم و سرزمینش را از آتش خشم شاه ایران حفظ کرد . به گفته‌ی دکتر اسلامی ندوشن « زناشویی پهلوان ایرانی با دختر مهرباب ، کار آسانی نیست . نخست این که مهرباب ، از تخمه‌ی ضحاک است و ایرانیان را دل از ضحاک پر از خشم و نفرت است . دوم آن که از نظر مذهبی مانع بزرگی بر سر راه است . تازیان در چشم ایرانیان بت پرست و کافرند و آمیزش با آن‌ها جایز نیست . هنگامی که مهرباب نخستین بار به دیدار زال می‌رود و او را به خانه خود دعوت می‌کند ، زال نمی‌پذیرد .

سوم آن‌که از لحاظ سیاسی ، سرگرفتن این پیوند دور از احتیاط است . زمانی که منوچهر شاه از تصمیم زال آگاه می‌شود ، دل مشغول می‌گردد ؛ چه ، بیم آن است که از این پیوند فرزندی به وجود آمده ، به طرف خانواده مادر بگراید و ایران را پر از آشوب و رنج کند»^(۱) اگرچه این اتفاق در شاهنامه، به خصوص در ازدواج‌های برون گروهی دیده نشده است .

۱- دکتر اسلامی ندوشن . فردوسی ، زن و تراژدی ص ۱۳۳-۱۳۲

به هر حال مهراب هم به آسانی به این کار رضا نمی‌دهد، زیرا زال نه تولدی به ظاهر عادی داشته، نه پرورشی مانند هم نوعان خود. ظاهر عجیب زال آن قدر به چشم می‌آمد که حتی کنیزکان رودابه زبان به اعتراض گشودند.

گذشته از این، مهراب از خشم منوچهر و سام می‌ترسد و بیم آن دارد که اگر زال دختر او را بگیرد، شاه ایران را دل بر او بشورد و کشورش را تباه کند. همه‌ی این ملاحظات از سوی دو کشور و دو خانواده باعث شد که زناشویی زال و رودابه به آسانی سر نگیرد.

سیندخت پس از فرونشاندن خشم سام نسبت به مردم کابلستان به آماده سازی زمینه برای پیوند زال و رودابه پرداخت.

این پیوند در اثر عواملی چند صورت گرفت. نخست آن که سام هنگامی که زال را از البرزکوه باز آورد، با او پیمان کرد به سبب ستمی که بر وی روا داشته بود، آرزوهایش را در زندگی برآورده سازد. زال در نامه‌ای که به پدر، در مورد دل بستن خود به رودابه می‌نویسد این مسأله را یادآوری می‌کند.

دوم آزمودن منوچهر شاه، زال را در مسایل مختلف و توفیق زال در آن آزمون بود.

سوم پیش‌گویی ستاره‌شناسان مبنی بر آن که از آن پیوند فرزندی به دنیا خواهد آمد که «پناه سواران ایران» خواهد بود. در شاهنامه آمده است منوچهر شاه از ستاره‌شناسان می‌خواهد انجمن کرده،

سرانجام این ازدواج را بر او آشکارکنند. آنان سه روز در این کار وقت صرف کردند و به شاه گزارش دادند:

چنین آمد از رای اختر پدید که این آب روشن نخواهد دوید
ازین دخت مهرباب و ازپور سام گوی پرمش زاید و نیک نام
عقاب از بر ترگ او نگذرد به ایزد پناه سواران بود
شاه پاسخ می دهد:

چنین گفت پس شاه گردن فراز کزین هرچه گفتند دارید راز
زال را می خواهد و با موبدان می نشاند تا آنان زال را بیازمایند. زال پاسخ های شایسته می دهد و پیش روی منوچهر هنرنمایی می کند. سرانجام شاه پس از آن که مطمئن می شود از رهگذر این ازدواج، قدرت مرکزی را زیان و کاستی نمی رسد، پس از آزمودن زال، با ازدواج آن دو موافقت می کند و موافقت خود را طی نامه ای به آگاهی سام می رساند. زال با رودابه ازدواج می کند و سیندخت نتیجه ی مطلوبی از تلاش و هوشیاری خود می گیرد.

رودابه مادر رستم

رودابه (Rotabak) دارای روشنایی جریان آب - دختر زیبا
روی سین دخت و مهرباب کابلی - است.

در شاهنامه آمده پس از آن که سام، پادشاهی زابلستان را به
پسرش زال داد ، او به قصد گردش در قلمرو حکومت خود به
کابلستان رفت . مهرباب - مرزبان کابل - با غلامان و هدیه های بسیار
پیش زال رفت و زمانی که نزد همسر و دخترش بازگشت، زبان به
وصف پهلوانی و نیکوسیرتی زال گشود . رودابه ندیده دل باخته ی
زال شد :

چو بشنیدرودابه این گفت و گوی برافروخت و گلنارگون گشت روی
دلش گشت پر آتش از مهر زال و زو دور شد خورد و آرام و هال
رودابه تصمیم می گیرد با مردی ازدواج کند که از زیبایی ظاهری
بهره ای ندارد و پرورشی همانند هم سالانش نداشته است ، اما

شاهزاده جوانی است که در مجاورت کابل حکومت می‌کند و می‌تواند عامل مؤثری در تحکیم یا حذف قدرت پدرش باشد. او پرورده‌ی سین‌دخت است و بی‌خبر از مسایل پیرامونش نیست می‌داند چه می‌کند. بنابراین برای رسیدن به هدفش، ابتدا کنیزکانش را وادار به همراهی با خود می‌کند.

در این راه نه ستایش‌هایی که کنیزکان از او کرده‌اند در تصمیم او اثری داشت، نه نکوهش‌هایی که از زال کرده‌اند. رودابه در توجیه کار خود با عتاب به کنیزکان ...

چنین گفت که خامست پیکارتان شنیدن نیرزد گفتارتان
برومهربانم نه ازروی وموی به سوی هنرگشتمش مهرجوی
او در سخت‌ترین شرایط در پناه درایت مادر دانایش با زال ازدواج کرد.

ازدواج رودابه با زال از نوع ازدواج برون‌گرومی بود و به طور دقیق در جهت تحکیم وحدت قدرت صورت گرفت.

دانایی و ثبات شخصیت رودابه باعث شد تا پس از ازدواج با زال و تولد رستم، در خاندان فرمانروایان زابلستان پایگاهی بلند بیابد. هنگامی که اسفندیار به زابلستان می‌رسد، نخست از رستم می‌خواهد انجمنی از بزرگان قوم را گرد آورد تا پیام گشتاسب را با ایشان در میان نهد. نام بردن رودابه در این انجمن، نشان‌گر مقام اجتماعی - سیاسی اوست.

«داستان زال و رودابه به جامانده از فرهنگ و تمدن قوم‌هایی است که نظام مادرسری و زن سروری داشته‌اند.»^(۱) چنین مردمی، بنا بر مدرک‌ها و سندهای تاریخی و باستان‌شناسی، پیش از رسیدن آریاییان به سرزمین ایران، این‌جا ساکن بوده‌اند. «آیین ستایش مادر خدای بزرگ و الهه‌ی باروری همراه با مراسم ازدواج مقدس، نزد ایشان رایج بوده است.»^(۲)

این‌ها بر ارزش برتر جنس زن در ساخت اجتماعی دلالت داشت. این نظام که در همه‌جا رو به نابودی بود، با استقرار قوم‌هایی آریایی در نجد ایران و برخورد دو تمدن با یکدیگر، به تدریج در سازمان اجتماعی قوم مهاجر چیره، حل و جذب شد. تنها آثاری از آن بازمانده است که پیوند زال و رودابه از مهم‌ترین این اثرها و افسانه‌هاست. در این ماجرا سهم عمده برعهده‌ی سین دخت است.

۱- اسطوره‌ی زال ص ۱۶۰- ۱۵۸ به نقل از نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه‌ی

فردوسی، دکتر مهوش واحد دوست، ص ۴۲۰

۲- بومیان هند نیز پیش از رفتن آریاییان به آن‌جا، الهه‌ی مادر - زمین و

الهه‌ی شیوا را ستایش و پرستش می‌کردند.

تبرستان
www.tabarestan.info

تهمینه میراث دار اندوه دو پهلوان

تهمینه دختر شاه سمنگان است . الگادیویدسن می گوید: « به نظر می رسد نام تهمینه و صفت تهمتن که به طور عمده برای رستم به کار می رود از یک ریشه باشد به معنای تن شجاع یا جنگی ».^(۱)

رستم را از نظر معنا شناسی می توان « دارای جریان آب » معنا کرد و تهمینه مانند رستم عنصر تخم (taxm) به معنای نیرو را در نام خود دارد .

بنا به نقل فردوسی در شاهنامه ، رستم به تنهایی برای شکار به مرز توران می رود و پس از شکار گورخر و کباب کردن و خوردن آن به استراحت می پردازد .

۱- شاعر و پهلوان در شاهنامه ، الگا دیویدسن ، دکتر فرهاد عطائی ، نشر تاریخ

تورانیان با دانستن این که رستم در خواب است ، رخس را می ربایند . وقتی رستم بیدار می شود ، پی می برد که رخس ناپدید شده است . برای یافتن اسب پیاده به شهر سمنگان می رود . شاه سمنگان ضمن قول مساعد به او برای یافتن رخس ، دعوت به ماندنش می کند . تهمینه ، نیمه شب به سراغ او می آید و می گوید که از تبار پهلوانان است :

« ز پشت هژیر و پلنگان منم » .

سپس می گوید که هیچ پادشاهی در دنیا شایستگی همسری مرا ندارد .

به گیتی زشاهان مراجفت نیست چومن زیرچرخ بلند اندکیت
آن گاه از عشق خود به رستم می گوید و این که اراده و خواست خداوند ، رستم را به سمنگان کشانده است :

به کردار افسانه از هر کسی شنیدم همی داستانت بسی
بجستم همی کتف و یال و برت برین شهر کرد ایزد بشخورت
تهمینه برای حضور خود در آن نیمه شب بر بالین رستم ، سه دلیل می آورد .

دلیل اول عشقی که از مدت ها پیش در دلش افتاده است .
دوم این که می خواهد از نسل چنین پهلوانی ، فرزندی بزاید .
(عامل انتقال قدرت باشد)

و علت سوم، آن که می‌خواهد رخس - همدم و عامل تکامل پهلوانی رستم - را بیابد .

پس به رستم می‌گوید که اگر بخواهی همسر تو می‌شوم و در غیر این صورت هیچ مردی روی مرا نخواهد دید.

ترا ام کنون گر بخواهی مرا نبیند جز این ، مرغ و ماهی مرا
رستم در تهمینه علاوه بر زیبایی ؛ دانل ، دلیری و جسارت درخور
دید . همان لحظه موبدان را احضار کرد و پس از مشورت با آنان ،
تهمینه را از پدرش خواستگاری کرد .

الگا دیویدسن در بیان دلیری تهمینه می‌گوید:

« در طرح این موضوع من می‌خواهم گامی فراترگذارم . رستم
سهراب را هنگامی به وجود می‌آورد ، که به شکار رفته است .
تک و تنها خارج از حیطه‌ی جامعه متشکل »^(۱)

همان گونه که در خلاصه داستان دیدیم ، تهمینه که رستم با او
هم‌بستر می‌شود ، چنان باکره است که تا آن لحظه هیچ کس او را
ندیده است . با این وجود چنان جسارتی دارد که به خواب‌گاه پهلوان
وارد شود و از او کام بخواند .

۱- شاعر و پهلوان در شاهنامه ، الگا دیویدسن ، دکتر فرهاد عطانی ، نشر تاریخ

«تهمینه رستم را می‌خواهد، زیرا به عنوان یک شکارگر شهرت بسیار دارد. اگر به همتای او در داستان ایرلندی کهن - آییف رزمجو- بنگریم (که کوچولاین، پیش از آن‌که با او هم‌بستر شود، وی را در نبرد شکست می‌دهد) درمی‌یابیم که تهمینه خود رزم‌جویی شکارگر است. شخصیتی چنان باکره که به «آرتمیس»^(۱) می‌ماند.

من به علاقه‌ی ویژه‌ی او به رستم به عنوان یک شکارگر، و نه یک رزم‌آور تأکید دارم^(۲). اگر به توصیف تهمینه از رستم در آن نیمه شب نمود توجه کنیم، باور دیویدسن را به واقعیت نزدیک می‌بینیم:

به کردار افسانه‌ازهرکسی شنیدم همی داستان‌بسی
 که از دیو و شیر و پلنگ و نهنگ نترسی وهستی چنین تیزچنگ
 شب تیره تنها به توران شوی بگردی برآن مرز و هم نغنوی
 به تنها یکی گور بریان کنی هوا را به شمشیرگریان کنی

در هر حال رستم آگاهانه با تهمینه ازدواج می‌کند. روز بعد سوار بر رخس، همسرش را ترک کرده، هنگام وداع بازوبندی به

۱- Artemis خوهر آپولون. او باکره و همیشه جوان ماند و نمونه‌ی یک دختر سرکش و نافرمان بود که فقط به شکار تمایل داشت.

۲- شاعر و پهلوان در شاهنامه، الگا دیویدسن، دکتر فرهادعطایی، ص ۱۶۹

همسرش می دهد و سفارش می کند اگر تهمینه صاحب پسر شد، بازویند را به بازوی فرزند ببندد تا پدرش بتواند او را بشناسد .
پسری به دنیا می آید و سهراب نامیده می شود . همانند پدر به شکلی شگفت انگیز رشد می کند و در نبردی غم انگیز به دست پدر کشته می شود . تهمینه میراث دار رنجی می شود که بیش از یک سال او را زنده نگه نمی دارد.

تبرستان
www.tabarestan.info

گردآفرید

گردآفرید شیرزنی جنگاور و زیرک است . او دختر پهلوان نامدار
ایران - گژدهم - است.

یکی دخترش بود گرد و سوار عنان پیچ و اسب افکن و نامدار
در شاهنامه آمده است : هنگامی که سهراب به دنبال نام و کام ، پای
دژ سپید رسید ، هجیر- پسر گژدهم - برای رویارویی با او به میدان
نبرد رفت و اسیر شد . گردآفرید برای جبران شکست برادر آماده
رفتن به کارزار شد.

چو آگاه شد دختر گژدهم که سالار آن انجمن گشت گم
غمین گشت و برزدخروشی به درد برآورد از دل یکی باد سرد
زنی بود به کردار گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار
کجا نام او بود گردآفرید که چون او به جنگ اندرون کس ندید



تبرستان
www.tabarestan.info

پوشید درع سواران جنگ نبود اندران کار جای درنگ
گردآفرید به میدان نبرد پای نهاد و مردانه به رزم با سهراب
پرداخت . در گیرودار کارزار کلاه خود از سرش افتاد و گیسوان
پیشانش راز دختر بودنش را برملا کرد :

بدانست سهراب که او دختر است سر موی او از در افراس
شگفت آمدش گفت از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه
سواران جنگی به روز نبرد برآرند بر چرخ گردنده گرد
سهراب گردآفرید را به بند کشید ، اما این زن زیرک ، سهراب
جوان را فریفت و به او وعده داد که دژ را تسلیم او کند . سهراب با
خوش خیالی دنبال گردآفرید به راه افتاد . اما گردآفرید به هنگام
رسیدن به دژ ، خود را به داخل کشید و دستور داد درها را ببندند .
سهراب با ناکامی پشت در ماند . گردآفرید بالای باره رفت و به
سهراب گفت :

چرا رنجه گشتی چنین باز گرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد
سهراب در شگفت از کار گردآفرید ، پیمانش را یادآور شد اما
گردآفرید بر ساده لوحی او خندید و از او خواست تا شاه و رستم از
راه نرسیدند ، جان ساده اندیش خود را بردارد و به سرزمین خود
برگردد:

نباشی بر ایمن به بازوی خویش خوردگاو نادان ز پهلوی خویش
ترا بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور سوی توران کنی

سهراب خشمگین از آن چه که گردآفرید بر او روا داشت، به اردوگاه خود بازگشت تا صبح فردا به دژ سپید باز گردد و گرد از باره برآورد ، غافل از این که گردآفرید هم‌پا و همراه مردان جنگی ، شبانه قلعه را خالی کرد .

تبرستان
www.tabarestan.info

سودابه زن بدکنش شاهنامه

سودابه به پهلوی sudabag و ایرانی باستان suta-apaka به معنای دارنده‌ی آب روشنی بخش از ریشه sar است . این نام او را به ایستر (الهه آب) مربوط می‌کند.^(۱)

در شاهنامه آمده است که کاووس برای گشودن مازندران می‌رود و آنجا گرفتار دیوان می‌شود . رستم به رهایی او می‌رود و از هفت خان می‌گذرد . کاووس را نجات داده، به ایران باز می‌آورد . شاه مازندران کشته و مازندران پاره‌ای از ایران می‌شود . کاووس پس از بازگشت از مازندران ، در پی توسعه‌ی مرزها و ادغام قدرت‌های کوچک در قدرت جهانی ایران می‌شود. از شاه هاماوران باج و فرمانبرداری می‌خواهد .

۱- دیویدسن ، الگا ، شاعر و پهلوان در شاهنامه ، ص ۱۴۹

شاه هاماوران زنهار می خواهد و می پذیرد که به او مالیات سنگین بدهد.

به کاووس می گویند که ذوالادگار - شاه هاماوران - دختری زیبا دارد :

وز آن پس به کاووس گوینده گفت که شاه دختری دارد اندر نهفت
که از سرو بالاش زیباتر است زبانش چو خنجر لبانش چو قند
کاووس خواستار دختر شاه هاماوران می شود.

من او را کنم از پدر خواستار که زبید به مشکوی ما آن نگار
کاووس به شاه هاماوران پیام می دهد و اهمیت سیاسی پیوند با
نماینده‌ی قدرت مرکزی را به او گوشزد و از دخترش خواستگاری
می کند :

بگویش که پیوند من در جهان بجویند کار آزموده مهان
هر آنکس که در سایه من پناه نیابد ورا کم شود پایه گاه
کنون باتو پیوند جویم همی رخ آشتی را بشویم همی
پس پرده‌ی تویکی دختر است شنیدم که تخت مراد رخواست
تو داماد یابی چو پورقباد چنان دان که خورشید داد توداد
دل شاه هاماوران از خواست کاووس شاه درباره‌ی تنها فرزندش،
سخت به درد می آید ، اما نمی تواند جز فرمانبرداری از قدرت برتر

کاری کند . سودابه را می خواند و نظر او را می پرسد ، با شگفتی دختر را بدین کار دل فریب می یابد .

در تاریخ ثعالبی آمده است که وقتی کاووس به سرزمین هاماوران لشکر کشید ، ذوالادغار را یارای برابری با کاووس نبود . تقاضای صلح کرد . با قرار پرداخت یک میلیون دینار ، هزار دیبای زربفت ، هزار اسب عربی و هزار شمشیر یمانی . علاوه بر همه ی این ها دختر خود سودابه را هم به عقد کاووس در آورد .

در متن شاهنامه ، پیوند سودابه با کیکاووس جزو شرایط صلح پیشنهادی ذوالادغار نیست ، بلکه براساس خواستگاری کیکاووس ، پس از صلح بود . به هر جهت ذوالادغار ، قلبی با این ازدواج موافق نبود . بر آن شد که میهمانی ای ترتیب دهد تا کاووس را به بند بکشد و سودابه را باز پس گیرد .

سودابه از نیت پدر آگاه شد و چنان که ویژگی همه ی زنان شاهنامه است ، جانب همسر را گرفته ، کاووس را از حضور در آن میهمانی شوم برحذر داشت :

پس آنکه به شاه گفت کاین رای نیست به میهمانی او ترا جای نیست
نباید که با سورجنگ آورد ترا بی بهانه به چنگ آورد
ز سودابه گفتار باور نکرد نمی داشت از ایشان کسی رابه مرد
کاووس خیره سر در دام ذوالادغار گرفتار آمد . سرانجام سودابه پس از آمدن رستم به هاماوران و رهایی کاووس ، به دربار ایران

منتقل و بانوی شهر ایران شد. او در خانه‌ی کاووس صاحب دخترانی شد.

سال‌ها گذشت تا این‌که سیاوش - فرزند کاووس - از همسری غیر از سودابه که نزد رستم پرورش یافته بود، جوانی پرومند شده، به دربار پدر بازگشت. همان‌گونه که در پیش‌گفتار گفته شد قدرت‌طلبی و حيله‌گری‌های این زن، تخم بدبینی را در نهاد کاووس خیره سر پاشید و سیاوش سربلند و سرافراز چون همه‌ی پاکان تاریخ، از آزمون آتش به سلامت رست.

این جوان پاک نهاد، مانع از مجازات سودابه که هدف نابودیش را داشت، شد. پس از آن برای رهایی از فریب‌کاری‌های این زن بدکنش، به قصد جنگ به مرز توران رفت. در نهایت با درایت پیران‌ویسه جذب دربار افراسیاب شد و چنان‌که در تاریخ آمد، باوجود چاره‌جویی‌های پیران - وزیر خردمند افراسیاب - به کام مرگ کشیده شد. رستم، سودابه را به خون‌خواهی سیاوش سربرید. از دیدگاه دیگر «سودابه باید نماد بخت بانویی با صفات زاینده‌گی و آفرینندگی باشد. این مادر - خدا جاودانه است و براساس آیین، بارها با فرزند خود که کالبد خاکی گرفته است، ازدواج می‌کند.

در این جاچند شوهری به صورت اصلی الهی نمودار می‌شود. در

دوره‌های بعدی اگر شاه شهر نتواند در آیین ازدواج مقدس با

الهه‌ی حامی شهر پیوند یابد، رونق و برکت از زندگی مردم رخت برخواهد بست و شهر نابود خواهد شد.

در پی این تصور، هم عشق قداست خواهد یافت و هم ازدواج با محارم رسمی، الهی و مقدس خواهد شد. در نهایت پیوند جنسی مقدسی به وجود می‌آید. چنین است که زیبایی و عشق انگیزی ویژگی الهی زنانی می‌شود که همانند الهه‌ی بزرگ پدید آورنده‌ی عشق هستند. مردانی که شایستگی دارند، تا عشق در دل الهه یا کاهنه‌ای در برانگیزند، ارجی دینی پیدا می‌کنند. سودابه جای مادر سیاوش می‌گیرد و به فرزند همسر خویش که مانند و در طبقه‌ی فرزند خود است، عشق می‌ورزد. مانند همین عشق ناکام و شوم را در داستان ملک شهرمان در هزار و یک شب می‌توان دید.^(۱)

سودابه و ملکه بدور، ابتدا عاشق پدر و سپس فرزند می‌شوند. احتمال دارد که در روایت پیشین شاهنامه، سودابه به واسطه‌ی عشقی مقدر و آسمانی، به کاووس دل می‌باخت و مرد را با پیامی که فردوسی آن را به وسیله رامش‌گر مازندرانی به کاووس داده، به سرزمین زن عاشق می‌کشانده است. چنین پیکمی می‌تواند نقشی را ایفا کند که در روایت هزار و یک شب به مرزوان سپرده شده است.

۱- مزدا پور، کتابیون. افسانه پری در هزار و یک شب (به نقل از شناخت هویت

همانند سودابه، ملکه بدور و حیات النفوس، که همتا و شریک او در فرمان‌روایی و عشقند، به دو نوجوان که بسیار معصوم و پاکند، ابراز عشق می‌کنند.

خودداری معشوق به خشم زنان عاشق و دام سازی، و حيله‌ی آنان می‌انجامد. چشم پوشی نهایی شوهر از مجازات زن خطاکار هم در شاهنامه و هم در هزار و یک شب به چشم می‌خورد. در هر دو داستان، جوانان بی‌گناه از خانه‌ی پدر رانده، آواره می‌شوند. این داستان‌ها از وجود اساطیری واحدی نشان دارد که با پذیرفتن نقشی تازه، ارزش و شکل دیگری می‌یابد.

بر همین اساس زنی که دوست‌دار و عاشق مرد است، نه تنها او را به کام مرگ می‌افکند، پس از این واقعه‌ی شوم با چهره‌ی سوگوار پدیدار می‌شود و خود با خروش و ناله به شیون دست می‌زند^(۱). در بین‌النهرین الهه پس از مرگ جفت خویش بر بالین او شیون می‌کند. در داستان دموزی، زن در دو چهره‌ی متضاد حضور دارد؛ خطرناک و دل‌سوز.

۱- مزداپور، کتابون. افسانه پری در هزار و یک شب (به نقل از شناخت هویت

زن ایرانی، ص ۳۱۴)

گل شهر

همسر پیران ویسه^(۱) و مادر جریره است .

کجا بود کدبانوی پهلوان ستوده زنی بود روشن روان
پیران گل شهر را در هنگام پیوند فرنگیس با سیاوش به نزد فرنگیس
فرستاد.

زمین را ببوسید گل شهر' گفت که خورشید را گشت ناهید جفت
گل شهر در ختن می‌زیست . پیران هنگامی که فرنگیس را از چنگ
افراسیاب رهاوند ، او را پیش گل شهر به ختن فرستاد. چون شب زادن
فرنگیس فرا رسید پیران گل شهر را نزد فرنگیس برد و همو بود
مژده‌ی تولد کی خسرو را برای پیران باز آورد :

بیامد به شادی به پیران گفت که اینت به آیین حور و ماه جفت

۱- پیران ویسه ، وزیر خردمند افراسیاب

چون گیو پیران را اسیر کرد ، به خواهش فرنگیس و فرمان
کی خسرو او را آزاد ساخت دست‌های پیران را بست . او را سوگند
داد جز گل شهر هیچ‌کس دیگر دست وی را نگشاید :

یکی سخت سوگند را یاد کن	به پیمان تن بسته آزاد کن
که نگشاید این بنده من هیچ‌کس	گشاینده ، گل شهر خواهیم و بس
کجا مهتر بانوان تو است	وزیر نیست پنهان تو را مغز و پوست.

جریره

وی دختر پیران ویسه وزیر خردمند افراسیاب است. طبری^(۱) این نام را برزآفرید نوشت، که همسر سیاوش و مادر فرود بود. به نظر می‌رسد نام جریره گونه‌ی دیگری از کلمه‌ی زیریره باشد. (یاد آوری دکتر فریدون جنیدی).^(۲)

نام مادرش گل‌شهر بود. ازدواج جریره با سیاوش، که از فتنه انگیزی سودابه و بی‌تدبیری پدرش کاووس به دربار افراسیاب پناهنده شده بود، از نوع ازدواج سیاسی و به منظور تحکیم قدرت و ضربه‌زدن به دشمن بود. جریره بنابه خواست پدرش، همسر سیاوش شد. هنوز مدت زیادی از این ازدواج نگذشته بود که پیران برجان سیاوش بیم‌ناک شد.

۱- تاریخ طبری، جلد ۲، ص ۴۲۶

۲- فرهنگ شاهنامه، دکتر حسین شهیدی مازندرانی، ص ۲۴۹

یکی روز پیران پرهیزگار سیاوش را گفت کای شهریار
 تودانی که سالار توران سپاه ز اوج فلک برفرازد کلاه
 شب و روز و روشن روانش تویی دل و توش و هوش و توانش تویی
 چو با او تو پیوسته خون شوی از این پایه مردم به افزون شوی
 اگر چه جریره است پیراسته از این انجمن مرتو را خواسته
 ولیکن ترا آن سزاوارتر که در دامن شاه جویی گهر
 اما همان گونه که در شاهنامه آمده این تدبیر پیران ، تقدیر
 سیاوش را تغییر نداد . پس از کشته شدن سیاوش به دستور
 افراسیاب و آمدن کی خسرو و فرنگیس به ایران ، جریره با فرزندش -
 فرود - در دژ کلات یا دژ سپید روزگار می گذراند، تا آن که سپاهیان
 توس به دژ نزدیک شدند. پس از درگیری هایی چند ، فرود به نامردی
 کشته شد . جریره هم کنار پیکر بی جان فرزند ، خود را کشت
 . فردوسی در مرگ فرود چنین گفته است :

فرود سیاوش بی کام و ناکام چو شه زین جهان نارسیده به کام
 پرستندگان بر سر دژ شدند همه خویشان بر زمین بر زدند
 جریره یکی آتشی بفرسخت همه گنج ها را به آتش بسوخت
 یکی تیغ بگرفت از آن پس به دست در خانه تازی اسبان بست
 شکم شان بدرید و ببرید پی همی ریخت بر رخ همه خون و خوی
 بیامد بیالین فرخ فرود بر جامه او یکی دشنه بود
 دو رخ را به روی پسر بر نهاد شکم بردرید و برش جان بداد

چو بر کرد دست روزی از تو ام
 زنده همی یار با خود کیسے
 زگر کسی سوز آن خنجر آگون
 بکیند پل زیا نرا بجا کس

بجا چه مر غزار تو ام
 که بجز شد او ز در بر من بسی
 گری ز دره بست از نه زون
 ز شرم آمد آن سپه سبک

کون پس کر کسی سوز ایدرون
 چو از شهرو از لنگر اندر گذشت
 پیاده می بر دو مویش گمان
 یکی شست نهاد درین برش

پیاده چمن خوار و تیره رودن
 نمائش بر د مذبت بدست
 چو آمد بدن جا بجا و نشان
 بنخچه جدا کرد ازین پرسش



چو از سپه بون دور شد آفتاب
 کجا که فرموده بدست خون
 کیا در او هم من کونست نشان
 یکی با و بایسته کرد و بیا
 چو از ساه شد تخت شاهی تنی
 یکی بد کند یک پیش آیدش
 مار سج تیار با جان بسم
 یکی آن ز دهر چو آید همی
 هر بندگان همی کرد با ز
 پزار و دیان کسپسته کند

سر شهرا را اندر آمد خراب
 که روی زره بر دو کوشن بخت
 که خوانی همی غرن ایسا و نشان
 بر آمد که پوشید خورشید و
 ز خورشید باد از سپه روی
 جان بین و بخت خوشتر
 یکی کن جا و دان دل دردم
 چو جا وید با تو سپا ی همی
 فرکیس مسکین کسند در از
 خراشیده روی و جانده

چه خوابی که چندین نماند برکت
 بساعت یکا همی ز آن خون برکت
 بی پایده خلق را بهست از روی
 کسی کیکه را اندید در ویسه
 چه زاپت هر سو با همی
 یکی جز بر یکی زمین سپرد
 که نایا دیار پاست و نایا کار
 ز خان سیاوش بر آمد خروش
 کند و میانه از اکیسو مبهت
 آواز بر جان افزایاب

نه چند هر که ز نپدا رکشت
 بجز از و که داد که آن چن برکت
 که بهست آن یکا هسلش از خون
 که ز مسند نفرین همه بر کردی
 سپرد پاک کیستی نیام سینه
 همی ز نژندی مندر و پر مغز
 چنین بوده آ بود این در و کار
 جهانی زگر کسی سوز آمد بخش
 با نخل کل از خوانرا بخت
 همی کرد نفرین همی ریخت آب

تبرستان
www.tabarestan.info

فرنگیس

فرنگیس - دختر افراسیاب - یکی از رنج کشیده‌ترین زنان ادبیات است .

نامش در شاهنامه فرنگیس و در تاریخ طبری ، وسفا فرید و در بندهش ویسپان فریا wispan-friya آمده است .

دکتر مهرداد بهار می‌گوید: در شاهنامه ، دختر افراسیاب، فرنگیس خوانده می‌شود . ولی در اوستا نامی از او نیست . در نوشته‌های پهلوی wispan-friya نامیده می‌شود .

در گوناگونی شخصیت پردازی فردوسی از زنان شاهنامه ، فرنگیس یکی از زنان مظلوم و وفادار ادبیات است . او جزو آن دسته زنانی است که در سرنوشت خود تأثیرگذار نمی‌باشند . زندگیش قربانی بازی‌های سیاسی شد ، همان‌گونه که همسرش سیاوش ، قربانی بازی‌های قدرت در روابط شخصی و خانوادگی شد .

ازدواج فرنگیس با سیاوش کاملاً سیاسی بود. زمانی که پیران دختر خود - جریره - را به سیاوش داد، برای حفظ جان شاهزاده‌ی ایرانی تصمیم گرفت شرایط ازدواج فرنگیس - دختر افراسیاب - را با سیاوش فراهم کند. او پس از صحبت با سیاوش و به دست آوردن موافقت او، نزد افراسیاب رفت و مسئله را طرح کرد. افراسیاب ابتدا اندیش‌ناک شد و از تولد فرزندی که در آینده می‌توانست عامل ادغام قدرت به نفع خاندان پدری شود، بیم داشت اما به سفارش پیران و تعریف و تمجید او از جوهره‌ی انسانی وجود سیاوش، با ازدواج آن دو موافقت کرد و به سیاوش از مرز توران تا دریای چین شاهی داد.

پس از آن گرسیوز را فرستاد تا ببیند، سیاوش چه می‌کند. گرسیوز کینه‌جو، سیاوش بی‌گناه را به نافرمانی از افراسیاب متهم می‌کند و فرمان قتل او را می‌گیرد، از غیبت کوتاه پیران استفاده می‌کند و او را می‌کشد.

اگرچه در شاهنامه، خرد جای‌گاه ویژه‌ای دارد و ما نشانه‌های آن را آشکارا در کنش و منش مردان و زنان آن به می‌بینیم، در زندگی سراسر درد فرنگیس، که نمونه‌ی بارز یک زن وفادار و مظلوم است، رویکرد خردمندانه‌ای که بتواند تأثیری در زندگیش داشته باشد، به چشم نمی‌خورد. ازدواجش با اهدافی سیاسی به او تحمیل شد. او نه تنها نتوانست از پدر تخفیفی در مجازات گناه

ناکرده‌ی همسرش بگیرد، نزدیک بود بر اثر بدسرشتی گرسیوز و پدرش، جان خود را هم از دست بدهد.

او مدتی پس از مرگ همسرش، در پناه حمایت پیران ویسه روزگار گذرانید تا این‌که پهلوانان ایران که برای نجات او و پسرش به سرزمین توران رفته بودند، آنان را به کشور ایران بازگرداندند.

فرنگیس سال‌های سال در ایران شاهد لشکرکشی ایرانیان به کشور پدرش بود. سرانجام نیز همه خانواده‌ی پدرش کشته یا آواره و اسیر شدند.

او تمام این مدت به خاطره‌ی همسرش سیاوش وفادار ماند و با ایرانیان در کین خواهی سیاوش هم‌دلی و هم‌دردی نشان داد. هنگامی که فریبرز - برادر سیاوش - از او خواستگاری کرد، تنها به اصرار پسرش - کی خسرو - و رستم تن به ازدواج با فریبرز - برادر سیاوش - داد.

تبرستان
www.tabarestan.info

بانو گشسب

بانوگشسب دختر رستم است . او در دلاوری و چالاکی کم مانند بود .

نامش در مجمل التواریخ گشسب بانوآمده است . گفته شد این زن دلاور به جنگ شیران می رفت و مبارزان را به یک زخم ، دو نیم کرده ، امیران را اسیر و فرمان بردار خود می کرد. گشسب بانو شهرتی عالم گیر داشت و خواستگارانی چون فغفور ، قیصر ، خاقان چین و خویشان کاووس - شاه توس - داشت .

بر سر ازدواج این دختر پهلوان زیبا ، مناقشهی سختی میان بزرگان ایران و درباریان کاووس درگرفت و رستم و کاووس برای ختم غائله او را به گیو- پسرگودرز- که میان ایرانیان از همه دلیرتر بود، دادند .

اما بانوگشسب پهلوان گیو را بند کشید تا این که رستم به سرزنش
وی رفت و کارها را به صلاح آورد. ^(۱)

رجز خوانی گیو در برابر پیران ، ذکر این که بانوگشسب همسر
اوست ، نشانه‌ی مقام و منزلت این زن است:

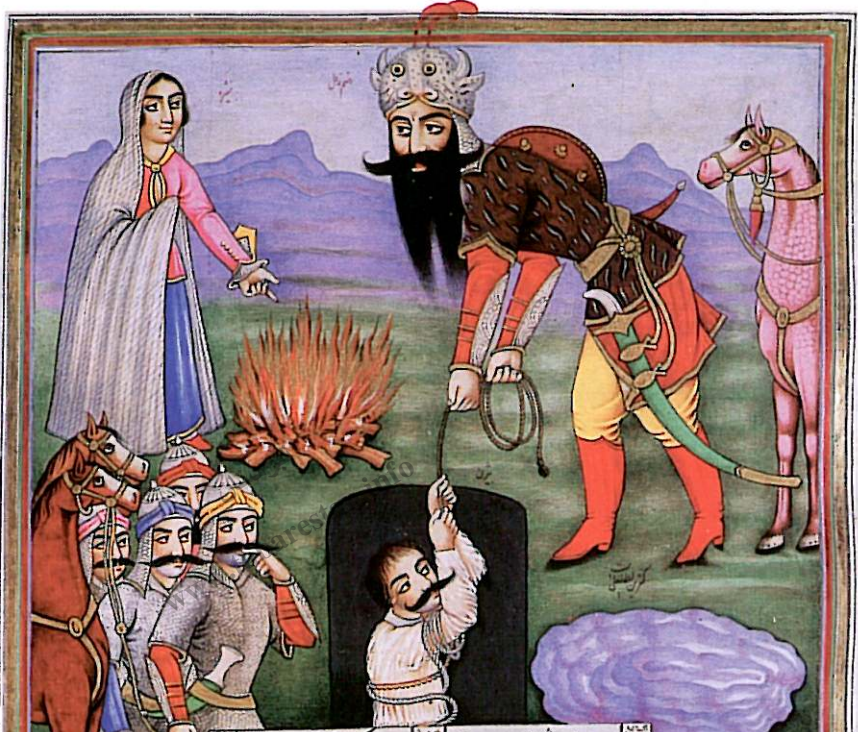
زگردان پسندش نیامد کسی	به گیتی نگه کرد رستم بسی
که بودی گرمی‌تر از افرش	به من داد رستم گزین دخترش
به من داد گردنکشی نامدار	مهین دخت بانوگشسب سوار
سرم را به چرخ برین برکشید	زچندان بزرگان مرا برگزید

منیژه

چو از کوه خورشید سر بر زدی منیژه ز هر در همی نان چدی
همی گرد کردی به روز دراز بسوراخ چاه آوریدی فراز
به بیژن سپردی و بگریستی بدین شوربختی همی زیستی
شب و روز با ناله و آه بود همیشه نگهبان آن چاه بود

منیژه - دختر افراسیاب - از زنان فداکار شاهنامه است . ماجرای عشق بیژن و منیژه از داستان‌های زیبای شاهنامه است و شهرتی جهانی دارد .

در شاهنامه تا پیش از آشنایی بیژن با او ، نامی از منیژه نیامده است . شخصیت‌ها در شاهنامه تا زمانی که به نوعی به قدرت گره نخورده ، تأثیری در انتقال یا تثبیت قدرت حاکم نداشتند ، بی‌نامند . داستان بیژن و منیژه در شاهنامه از آن‌جا آغاز می‌شود که بیژن با وسوسه‌ی گرکین به بزم‌گاه منیژه رفت و به وی دل بست . منیژه و



آهنگ نغمه و شستن پندش
 لکه ز دید پوشش آورد پیش
 شتر بگرد و از سپاس بر
 کسی کرد و بار و بار است کار
 بدیش از درون کار و ن بد
 که اما شب از کین فریاد
 بسی رنج دیدی تو از بند و چا
 چنین گشت پرن نغم پیش رو
 بر فستد با رستم آن بهفت کرد
 بسد تا بد رکاه افرا سیاب
 بر آمد ز هر سو یکی دار و کبر
 زدی ز اور پستم آواز دوا

پراز نم شستند هر دو چون
 یکی چاره پوشید نو در برس
 بر چند زان خام نکھا ر خوین
 پوشید رستم سیلح کزین
 چنان چون بود در خور کار روز
 سپاهی نزد کیت او کیت
 ز آرام ایتم نه خورد و چو
 بسد اشکش تیر من را سپرد
 به کام آسایش و گاه چو
 در خیدن سخ و باران تر
 که خواب خوشت بر تو آخوین

ای می یاد کرد و نذر بچسبون
 از آن پس چو کین نبرد کیت
 دل پرن از کینش آد بر آه
 نیست از بر رخ و نام آورد
 بسد با بند اشکش تیر هموش
 بر پرن نغمه و در پستم کرم
 یکی کار سپازم کون بر کرد
 عا نمانا کفد ز بر پیش رین
 بزود پست و کبست سپار بن
 سر از راهم سپر جدا شد زن
 نغمی تو بر گاه و بسیر جان

سپهر چون از دن رستم با بهفت کرد
در ایوان افرا سیاب با رستمش

باید با لید بر خاک روی
 مکافات ما و در پیش کن
 کشید ز شمشیر و کمر ز کرد
 که دارد سپه را هر جای کوش
 تو با اشکش و با شمشیر بر
 که فردا بخند و بر اولک شمش
 نباید بودن بدین زنگ
 که از من کیسه سازیند
 کشید مذکرون همه تیغ کین
 چو شمشیر زبان خویشن کج
 پراز خاک چک و پوز خون
 که باره دیدی ز آهین بر آه

تبرستان
www.tabarestan.info

بیژن سه روز کنار هم بودند. در سومین روز که بیژن آهنگ بازگشت کرد، منیژه داروی بی‌هوشی در شرابش ریخت و او را بی‌هوش، به کاخ خود برد. بیژن مدتی در کاخ افراسیاب ماند تا آن‌که دربان کاخ از ماجرا آگاه شد. افراسیاب، گرسیوز را به سرای منیژه فرستاده او نیز بیژن را در بزم منیژه دید، گرفتارش کرده، به فرمان افراسیاب در چاه ارزنگ به بند کشید و کاخ منیژه را تاراج کرد.^(۱)

افراسیاب از سر درد پیامی پراز سرزنش برای منیژه فرستاد :

بگوی به نفرین شوریده بخت که بر تو نزیید همی تاج و تخت
 به‌نگ از کیان پست‌کردی سرم به‌خاک اندر انداختی افرم
 برهنه کشانش بیرتا به چاه که درچاه‌بین آنکه دیدی به گاه
 گرسیوز بعد از تاراج کاخ منیژه ، او را هم اسیر کرد و به دستور
 افراسیاب:

کشیدش دوان تا بدان چاه‌سار دو دیده پر ازخون و رخ جویبار

۱- در روایت‌های سنتی کهن مردم ارمنستان آمده است که بیژن به‌خاطر عشق منیژه، درغاری درناحیه « فیاتکاران » (pnyatkaran) زندانی شد. این روایت را موسی خورنی (M. korenaei) مورخ ارمنی هم نقل کرده است. (آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان ، ص ۱۵۳ ، به نقل از پاورقی فرهنگ نام‌های شاهنامه ، دکتر رستگار فسایی)

منیژه پیوسته بر سرچاه بیژن بود ، از این سو و آن سو غذا گدایی می کرد و از سوراخ چاه برای بیژن می فرستاد ، تا این که کی خسرو در ایام نوروز در جام جهان نما می نگرید و رستم را به رهایی بیژن می فرستد.

رستم در جامه‌ی بازرگان با کاروانی به سرزمین توران می رود . منیژه با زیرکی خود را به رستم می رساند و از او سراغ بزرگان ایران را می گیرد و سرگذشت بیژن را باز می گوید . همو بود که با روشن کردن آتش بر سر چاه ، رستم و همراهانش را سوی بیژن هدایت کرده، رهایی او را سبب شد .

رستم پس از رهایی بیژن ، او و منیژه را به ایران فرستاد. کی خسرو به پاس زحمتهای فراوان منیژه ، بیژن را با هدیه‌های بسیار نزد او فرستاد .

در داستان عشق بیژن و منیژه ، اگرچه در آغاز ، منیژه عشق را در اوج لذت سبک سرانه یافت ، با فداکاری و گذشت آن را به عشقی درد پرور نزدیک کرد .

ازدواج بیژن و منیژه از نوع ازدواج برون گروهی بود. این ازدواج، تضاد دو قدرت حاکم ایران و توران را بیشتر می کند.^(۱) این بار امنیت دربار به ویژه شبستان شاه که نشانه‌ی قدرت بی چون و ثابت

است ، بوسیله ی رقیب متزلزل شده است . زیرا منیژه حرمت حریم پدر را شکسته است. اگرچه فرنگیس هم در دربار ایران است، ازدواج فرنگیس و سیاوش با ازدواج بیژن و منیژه کاملاً متفاوت بود. فرنگیس در ازدواج سیاسی خود با سیاوش مهره ای بیش نبود و پس از مرگ سیاوش برای حفظ جان کیخسرو به ایران گریخت . اما منیژه با جسارت ، دلاور ایرانی را به شهبختان خود برده ، پس از آشکار شدن راز ، با تحمل فقر و دربه دری بر عقیده اش پای فشرد و با سرسختی در حفظ جان بیژن کوشید ، تا آن گاه که او هم همراه بیژن به ایران گریخت .

خون سیاوش بر توران بود و دختران افراسیاب در دربار ایران . بودن دو زن در ایران ، نشانه ی اسارت کانون مرکزی قدرت جامعه ترک تلقی شده ، دشمنی و جنگ ناگزیر می شود . از ازدواج فرنگیس و سیاوش ، کیخسرو زاده می شود که سرانجام در نبرد با افراسیاب سر نیا را می برد و گرسیوز هم به خون خواهی سیاوش کشته می شود .

منیژه و فرنگیس در به باد دادن دودمان افراسیاب و به پایان رساندن سلطنت او نقشی اساسی داشتند. از آن جا که در موازنه ی قدرت ، دو حکومت ایران و توران نگره دارنده ی یکدیگر بودند ، از بین رفتن یک طرف منجر به از هم پاشیدگی طرف روبه رو می شد.

بر این اساس کیخسرو با ویژگی پهلوانی‌ای که در او بود (و نه قدرت طلبی) به علت عدم حضور دشمنی مقتدر، ضرورتی بر دوام یک قدرت حاکمه‌ی مرکزی ندید و کشور را در میان قدرت به دستان تقسیم کرد نقش زن در مناسبات سیاسی، هم‌چنان حفظ شد، زیرا قدرت‌های خرد با ازدواج‌های سیاسی، چون زنجیره‌ای به یکدیگر پیوند می‌خورند. این ازدواج‌ها در تشکیل یک قدرت مرکزی و ایجاد تعادل میان آن قدرت با قدرت‌های مستقر در منطقه‌های مختلف کشور تأثیر داشتند.

از سویی اسطوره‌شناسی بیژن، می‌توان گفت^(۱) در شاهنامه بر اثر بازماندن اساطیر دوران عتیق و اثرهایی از فرهنگ جامعه‌ی زن‌سروری و زن‌سالاری بومی این سرزمین، از روزگاران پیش از مهاجرت اجداد آرای مردسالار ما به این منطقه، داستان‌هایی وجود دارد که بیژن و منیژه یکی از آنهاست. این داستان شکل دیگرگون شده‌ی اسطوره‌ای است که دراصل کردار کیهانی الهه و بغ بانویی را بازمی‌گوید که پهلوانان بزرگ را با خود می‌برد و در چاه زندانی می‌کرد. این داستان در شمار اسطوره‌های قدیمی است که قداست آن، رو به فراموشی رفته بود، در آن داستانی نمادین مانند این که زنی، پهلوانی کیهانی را می‌رباید و او را به چاه می‌افکند، می‌آمده است.

۱- نهادینه‌های اساطیری شاهنامه به نقل از مجله‌ی زنان آذری دی ۷۳-۷۲ ص ۵۶

در این داستان نمادین بنابر باوری کهن سال ، امری چون « فرورفتن خورشید در چاه مغرب » یا علت وقوع پدیده‌ای طبیعی مانند کسوف یا خسوف توضیح داده می‌شد.

این اسطوره طی روایت مکرر به تدریج تحول یافته از آن پنداشته‌ی اساطیری عتیق ، داستان شاه‌دختی پدید آمد که مردی را می‌رباید . اندک اندک این بن مایه‌ی داستانی بنابر تأثیر روایت‌های تاریخی به پهلوانان ایران و توران انتساب یافت و اسطوره‌ای که دراصل کردار کیهانی و ایزدینه‌ی اساطیری بوده ، به افسانه‌ی منیژه دختر افراسیاب بدل شد که بیژن دلاور و نوجوان را می‌دزدد .

کتابیون

گشتاسپ از پدر پادشاهی می خواهد . لهراسب نمی پذیرد
وگشتاسپ به قهر عزم روم می کند و آن جا گم نام روزگار می گذراند.
قیصر روم را رسم چنان بود که چون دخترانش به سن شوهر کردن
می رسیدند ، بزرگان و مهتران جفت جوی را به دربار فرا می خواند .
دختران از میان پسران بزرگان ، شوهر خود را انتخاب می کردند.
کتابیون - دختر قیصر - جوانی بیگانه را در خواب می بیند .

کتابیون چنان دیدیک شب به خواب که روشن شدی کشور از آفتاب
یکی انجمن مرد پیدا شدی از انبوه مردم ثریا شدی
کتابیون ازین بزرگان کسی را انتخاب نمی کند . قیصر فرمان داد تا
کهران روم نیز فراهم آیند . گشتاسپ از میان این گروه درون کاخ
شاه ، راه یافت و در گوشه ای نشست . کتابیون چون او را دید،

خواب خود را به یاد آورد. انتخاب کتایون، قیصر را سخت ناپسند آمد، اما زنان حرم او را گفتند:

تو با دخترت گفتی انبازجوی نگفتی که میری سرافراز جوی
 بنابراین قیصر با این پیوند هم داستان شد. دقیقی می‌گوید کتایون که
 ناهید نیز نامیده می‌شد، دو فرزند آورد که اسفندیار و پشوتن نام
 داشتند. به گفته‌ی او ناهید دختر قیصر روم بود که شاه او را کتایون
 می‌خواند. در مجمل‌التواریخ نیز نام این دو به عنوان فرزندان کتایون
 دختر قیصر روم یاد شد. چون اسفندیار بالید و نخستین دژ را گشود،
 به نزد مادر آمده، با او از تاج و تخت سخن راند و این که:

تو را بانوی شهر ایران کنم به زور و به دل جنگ شیران کنم
 کتایون می‌دانست که گشتاسپ تاج و تخت را به اسفندیار نخواهد
 داد، به همین سبب او را از جنگی به جنگ دیگر می‌فرستاد. اگرچه
 قیصر از تبار سلم فرزند فریدون است، حاکم روم می‌باشد و
 اسفندیار اگر شاه می‌شد، می‌توانست عامل ادغام قدرت حاکم ایران
 و روم شود.

نولدکه می‌نویسد کتایون - دختر قیصر روم - در خور سنجش با
 اداتیس Odatis دختر پادشاه در کتاب آتنیوس atheneus (به نقل
 از خارس hares میتلینی) پیش خدمت اسکندر مقدونی می‌باشد.
 دکتر کتایون مزداپور در « افسانه‌ی پری در هزار و یک شب » بعد از
 یادآوری دو بیت زیر از شاهنامه می‌نویسد: ناهید، نام بغ‌بانوی بزرگ

و کتایون قهرمان داستان عشقی است که در رویا خلق می‌شود .

پس آن دختر نامور قیصرا که ناهید بود نام آن دخترا

کتایونش خواندی گران‌مایه شاه دو فرزندش آمد چو تابنده ماه

ناهید از زن - ایزدان ناشناخته‌ی دوران عتیق زاده می‌شود . اگر

بپذیریم کتایون همان ناهید است بعید نیست داستان گشتاسپ و

ناهید هم ریشه‌ی اساطیری داشته باشد زیرا گشتاسپ هم مانند

قهرمانان اساطیری کشته‌ی اژدهاست .

تبرستان
www.tabarestan.info

به آفرید

دگر دختر شاه به آفرید که باد هوا هرگز او را ندید

این نام در تاریخ طبری «باذافره» آمده است^(۱) و در اوستا «واریدکنا» Variskana نامیده شد. آن جا که کوی بیشتاسپ برابر رود وایی نیا برای ایزد درواسپ قربانی و درخواست کرد تا کام یاب شده، دو زن هومایا (همای) و واریدکنا را که به وسیله‌ی ارجاسپ اسیر شده‌اند، رهایی بخشد تا در آرزوی خود کام یاب شود.

در شاهنامه آمده است گشتاسپ آگه می‌شود، که دو دخترش - همای و به آفرید - اسیر تورانیان شده‌اند.

ارجاسپ به آفرید و همای - دختران گشتاسپ - را به رویین دژ می‌برد. اسفندیار برای رهایی خواهرانش، خود را به گونه‌ی

بازرگانان در آورده ، به رویین دژ می رود . آنجا خواهران خود را با
جامه‌ای ژنده ، سربرهنه و نالان می بیند ، آنها را می شناسد و از آنها
می خواهد ، تا چند روز درنگ کرده ، خاموشی پیشه سازند .
اسفندیار بر ارجاسپ پیروز می شود ، او را کشته ، خواهران خود را
نجات می دهد .

تبرستان
www.tabarestan.info

همای

همای که در تاریخ به «خمانی»، «چهرآزاد» و «شهرآزاد» معروف است، دختر بهمن بود.

ابن البلخی در فارسنامه می‌نویسد: «مادر بهمن از فرزندان طالوت پیامبر(ع) بود. دختری از نژاد رابخعم بن سلیمان (ع) زن او بود، راحب نام. همای بعد از بهمن بر تخت شاهی نشست. به گفته‌ی مورخان بهمن ۵ فرزند داشت. دو پسر به نام‌های ساسان و دارا و سه دختر به نام‌های همای، فرانک (فرنگ) و بهمن دخت»^(۱).

در این که چرا ساسان پسر بزرگ بهمن پادشاه نشد، مورخان آرای متفاوتی دارند که به بررسی هریک از آنان می‌پردازیم.

۱- ابن البلخی، فارسنامه، به سعی و اهتمام گای لیسترنج و ریولد آلن نیکلسون

کریستین سن در کتاب کیانیان در بخش « جانشینان بهمن بنابر روایات ملی » از همای این گونه یاد کرده است :

همای لقب « چهارآزاد » داشت. بنابر روایت مسعودی ، « چهارآزاد » نام مادر همای بود. همای دختر بهمن بود که او را به عادت مغان به زنی گرفت. چون پایان حیات خود را احساس کرد ، تاج شاهی را بر شکم همای گذاشت (مقصود آن بود که فرزند همای وارث شاهی شود) . ساسان از این کار پدر برآشفته از کاخ شاهی کناره گرفت و به ریاضت پرداخت .

شاهان دودمان ساسانی به او نسب می‌رسانند . همای پسری بزاد و به نام او سلطنت کرد.^(۱)

ابن البلیخی می‌گوید : ساسان با آن‌که عاقل و عالم بود ، رغبت به پادشاهی نکرد ، طریق زهد سپرد و در کوه رفت . دارا طفلی بود شیرخواره . پس پادشاهی بر خمانی که دختر بزرگ‌تر بود ، قرار گرفت .

در تاریخ طبری آمده است : «خمانی دختر بهمن را به پاس نیکویی‌های پدر و هم به سبب کمال عقل و جمال و

۱- شناخت هویت زن ایرانی در گستره پیش از تاریخ ، شهلا لاهیجی -

سوارکاری و دلیری که داشت، به پادشاهی برداشتند. لقب وی «شهرآزاد» بود. بعضی اهل خبیر گفته‌اند: پادشاهی خمانی از آنجا بود که چون دارای بزرگ را از بهمن بارگرفت؛ از او خواست تاج بر شکمش نهد و پادشاهی به دارا دهد که در شکم خمانی بود. خمانی پس از چند ماه که پادشاهی کرد، او را بزاد و نخواست این را علنی کند. او را در صندوقی نهاد و گوهری گران‌قدر همراه وی کرد و به رود بلخ افکند»^(۱).

در زینت‌المجالس آمده است بهمن هنگام مرگش وصیت کرد که پسرش ساسان بعد از او بر تخت پادشاهی نشیند، بلکه دخترش همای که از پدر حامله است، ولیعهد اوست.

او به ارکان دولت گفت اگر چه رسم نیست زمام مملکت به زن سپارند، اما همای حامله است. چون مدت حمل او به سر شود، اگر از وی پسر آید، پادشاه شود و اگر فرزند، پسر نباشد، به استصواب شما همای سلطنت را به هر که خواهد تسلیم کند. با وجودی که بعد از اندک مدتی از او پسری چشم به جهان گشود، به سبب قدرت طلبی خود پسر را با جواهر فراوان داخل صندوقچه‌ای نهاد، به آب انداخت و به ارکان دولت گفت: آن‌چه در زمان بهمن ظهور یافته بود، حمل نبود، بلکه علتی بود.

در فصل ۳۳ بندهش آمده است پس از وهومن سپندواتان از تخمهی پادشاهی کس نمانده بود که پادشاهی تواند کرد. از این روی همای دختر وهومن به پادشاهی نشست. دورهی سلطنتش سی سال بود.

لقب همای را فردوسی «چهرزاد» و گروهی دیگر از مورخان چون مسعودی، حمزه، بیرونی، ثعالبی و مؤلف مجمل التواریخ «چهرآزاد» و بعضی دیگر مانند طبری، «شهرآزاد» می نویسند.^(۱) این شهرآزاد (به کسر اول) همان چهرآزاد است چه شهر (shehr) در لهجهی ایران مرکزی که زبان رسمی عهد اشکانیان بوده، برابر با چهر در پهلوی ساسانی است.

حمزه اصفهانی و برخی مورخان، نام دیگری جز آن چه گذشت، برای همای یاد کرده اند و آن شمیران است که بی تناسب با نام سمیرامیس (semiramis) نیست. بعضی از نویسندگان نیز در انتساب او به بهمن تردید داشته، گفته اند:

دختر حارث ملک مصر بود.^(۲) چنان که در بهمن نامه دیده می شود همای دختر ملک مصر، زن بهمن بود، نه دختر او.

۱- (تاریخ الرسل و الملوک ص ۴۸۸)

۲- (مجمل التواریخ ص ۳۰)

کلمه‌ی همای را بعضی از مورخان چون بیرونی (ص ۱۵۶) طبری (ص ۶۸۷) و دینوری (اخبار الطول ص ۲۹) خمانی و برخی چون ثعالبی (ص ۲۸۹) خمای نگاشته‌اند و این اختلاف نتیجه‌ی اصوات مختلفی است، که حرف (مد) پهلوی دارد. متون تاریخی شرح فرزندان و پادشاهی او را همانند شاهنامه بیان کرده‌اند. در سلطنت همای و جنگ با رومیان و بنای عماراتی در استخر به دست معماران یونانی، اثر آشکاری از تاریخ دوره‌ی هخامنشی دیده می‌شود. حماسه‌سرایی در ایران (ص ۵۴۳ - ۵۴۲).

بعضی از مورخان بنای هزارستون استخر را به همای نسبت می‌دهند. (روح کاویانی ص ۲۸) (مجموعه‌ی تواریخ ص ۲۴) طبری (ج ۱ ص ۶۸۶).

به هر تقدیر، همای بعد از بهمن بر تخت سلطنت نشست. او بنا بر گفته همه مورخان زنی عاقل و باتدبیر بود. در زمان پادشاهی سی ساله‌اش عدالت را در قلمرو حکومت خویش برقرار کرد. لشکری گران به روم فرستاده، رومیان را شکست داد و ملوک اطراف را مطیع خود کرد و در تاریخ طبری نقل شده که در زمان پادشاهی او رعیت در رفاه و ارزانی بود.

هم‌چنین در این کتاب آمده زمانی که خمانی، سپاه به جنگ با روم فرستاد و اسیران بسیار برای او آوردند، دستور داد تا معماران رومی که بین اسیران بودند در هر گوشه از حوزه‌ی استخر، بنایی بلند

جایگاه سیاسی، اجتماعی زنان در شاهنامه ————— ۱۰۴۶

و شگفت انگیز به سبک روم بسازند. یکی از بناها، در شهر
استخر و دیگری در راه داراب گرد در یک فرسخی شهر بود. سومی
هم در چهار فرسخی شهر در راه خراسان بود.

ثعالبی نوشت «خمانی در طلب رضای خدا سخت کوشید و
نصرت و ظفر یافت. او خراج از رعیت برداشت و سی سال پادشاهی
کرد.»

ناهید

ناهید دختر فیلقوس و همسر داراب شاه ایران بود. چون داراب فیلقوس رومی را با شکست داد، پیشنهاد آشتی داد. بزرگان ایران به داراب گفتند که فیلقوس را دختری است:

یکی دختری دارد این نامدار به بالای سرو و به رخ چون بهار
بت آری چون او نبیند به چین میان بتان چون درخشان نگین
اگر شاه بیند پسند آیدش به پالیز سر و بلند آیدش
نظامی نام مادر اسکندر را نمی برد و وی را از خاندان ملوک نمی داند،
بلکه او را زنی آواره، فقیر و بد روزگار می خواند:

چنین آمد از هوشیاران روم که زاهد زنی بود از آن مرز و بوم
به آبستنی روز بیچاره گشت به شهر و شوی خود آواره گشت
چو تنگ آمدش وقت بارافکنی بر او سخت شد درد آبستنی
به ویرانه ای بار بنهاد و مرد غم طفل می خورد و جان می سپرد
که گویی که پرورد خواهد ترا کدامین دده خورد خواهد ترا

ملک فیلقوس از تماشای دشت	شکارافکنان سوی آن زن گذشت
زنی دید مرده بر آن رهگذر	به بالین او طفل آورده سر
زبی شیری انگشت خود می فرید	به مادر بر انگشت خود می گزید
بفرمود تا چاکران ساختند	به کار زن مرده پرداختند
ز خاک ره آن طفل را برگرفت	فروماند از آن روز بازی شگفت
برد و پرورد و بنواختش	پس از خود ولیعهد خود ساختش

پیرنیا در «تاریخ ایران باستان» از قول پلوتارک می نویسد:

« فیلیپ چند سال قبل از کشته شدنش به معاشقه و عیش و عشرت با زنان مشغول شد. او المپاس Olympias را که ملکه و مادر اسکندر بود، از خود دور کرد و چند زن گرفت. بر اثر رفتار المپاس مادر اسکندر هم که بسیار متکبر و کینه توز بود، آسوده ننشست. رفتار او کدورت را شدیدتر کرد. . . اسکندر مادر خود را به ریپر برد و خودش نزد ایلیری ها رفت»^(۱)

در اسکندر نامه‌ی مثنوی، ناهید دختر فورهندی و همسر اسکندر است که برای کشتن اسکندر توطئه می کند و به بند می افتد.

داراب این دختر را که ناهید نام داشت از فیلقوس خواستگاری کرد. قیصر روم که از دامادی داراب شادمان شده بود، ناهید را با

۱- (تاریخ ایران باستان، پیرنیا، ص ۱۲۱۰)

جهیزیه‌ی فراوان نزد داراب فرستاد. شبی ناهید که با داراب در بستر خفته بود آهی کشید و بوی دهان وی بیچید درجامه و سربافت که از نکه‌ش بوی ناخوش بیافت داراب از بوی دهان ناهید دژم شده، و پزشکان را فرا خواند و به درمان گماشت. پزشکان سرانجام گیاهی یافتند که کام را می‌سوزاند. بوی بد دهان ناهید درمان شد اما داراب را به ناهید مهری نمانده بود و او را به نزد پدرش - قیصر - بازگردانید.

ناهید از داراب باردار بود اما این سخن را با کس نگفت. چون فرزندی به دنیا آورد نام وی را اسکندر گذاشت. قیصر به همه وانمود کرد اسکندر فرزند خود اوست.

تبرستان
www.tabarestan.info

روشنک

روشنک دختر دارای داراب است . این نام در اوستا raoxsna یونانی شده roxana می باشد . در روایت های ایرانی نام دختر دارا (داریوش سوم) است که اسکندر با او ازدواج کرد . بنابر روایات ایرانی هنگامی که اسکندر به بالین دارا رسید، او هنوز زنده بود . شاه سه چیز از اسکندر خواست : اول این که بیگانگان را به حکومت پارس نگمارد . دوم قاتل او را مجازات کند و سوم این که با دختر او روشنک ازدواج کند :

نخستین چنین گفت کای نامدار	بترس از جهان داور کردگار
که چرخ و زمین و زمان آفرید	توانایی و ناتوان آفرید
ز من پاک تن دختر من بخواه	بدارش به آرام در پیشگاه
کجا مادرش روشنک نام کرد	جهان را بدو فاد و پدرام کرد
مگر زو ببینی یکی نامدار	کجا نو کند نام اسفندیار

تبرستان
www.tabarestan.info

گلنار

در داستان انتقال سلطنت از اشکانیان به ساسانیان نقش گلنار - کنیزک ماه‌رویی اردوان - به‌غایت مهم و تعیین‌کننده است .

این کنیزک که سخت محبوب و طرف‌اعتماد اردوان است، به اردشیر دل می‌بازد و اردشیر را یاری می‌دهد تا بر اردوان پیروز شود. در این‌جا عشق به صورت ابزار سیاسی به سود محبوب و زیان رقیب تمام شود .

اردشیر به علت آن‌که بابک مرده بود ، ناچار از سپاه اردوان دور شد . اردوان ستاره شناسان را به کاخ بلند گلنار فرستاد تا اختران را بنگرند . آنان سه روز در کاخ به کار می‌پردازند .

روز چهارم به نزد اردوان می‌آیند و به شاه می‌گویند که به‌زودی کهتری مهترنژاد از وی خواهد گریخت و به پادشاهی خواهد رسید.

گلنار با شنیدن این پیش‌گویی شب هنگام نزد اردشیر شتافت و داستان را با وی گفت. اردشیر تصمیم گرفت از نزد اردوان بگریزد. گلنار نیز سپیده دم به گنج‌خانه اردوان رفت و گوهرهای فراوان برگرفت. چون شب فرارسید با گوهرها نزد اردشیر آمده، با وی به پارس گریخت. نام گلنار تا وقتی که اردشیر قشونی در اطراف خود گرد آورد، جود دارد و از آن پس دیگر نامی از او در شاهنامه نیست و نقش او تمام می‌شود. اردشیر شاه و بنیادگذار یک سلسله است؛ بنابراین به ولیعهد نیاز دارد. ولیعهد باید از مادری شاه نژاد متولد شود و عشق که تعیین‌کننده سیاست و تراکم قدرت است، جایش را به دوده و نژاد می‌دهد.

« فردوسی رابطه‌ی خاطرخواهی را در رابطه‌ی شخصی قدرت سیاسی در داستان‌های بسیار آورده است. وی در هر داستان خواسته‌های تازه‌ای را بررسی کرده است و هر بار این واقعیت اجتماعی را نشان داده که تا وقتی علاقه متعلق به قدرت است عشق گرفتار بافت روابط قدرت می‌باشد. در آن بافت و از طریق آن روابط است که عشق اظهار می‌شود و سرانجام در همان روابط از خود بیگانه می‌شود^(۱) ».

نوشه

نوشه - دختر نرسی و طایر عرب - است . درست این نام انوشه است ؛ یعنی بی مرگ جاودان :

از آن جا یکی بچه بد شاه را که درخور بدی فرّ اوگاه را
انوشه بدش نام و چون ماه بود همه گیتی از حالش آگاه بود

دینوری این نام را «دخت نوس» نوشته که همان دخت نوش می باشد .

در شاهنامه آمده است :گردن کشتی تازی به نام طایر که از غسانیان بود ، با سپاه خود تا پیرامون تیسفون آمد و همه جا را تاراج کرد .
عمه ی شهریار (شاپور دوم ساسانی) که دختر نرسی بود ، نوشه نام داشت . چون از این رویداد آگاه شد ، به سوی تیسفون آمد تا از ویرانی آن جلوگیری کند ، اما به دست طایر اسیر شد

زن ، ناموس است و هم چون وطن اجتماعی ، دفاعش واجب .
مرد ایرانی در هر مقامی باشد ، تلاش می کند ناموس را از چنگ
دشمن به در آورد .

شاپور چون به سن بیست و شش سالگی رسید با سپاهیان خود
به طایر حمله برده ، او را شکست داد و گردن زد .
نوشه زنی زیبا ، دلیر و باتدبیر بود . اما نتوانست از جهالت اعراب
غسانی در حمله به تیسفون جلوگیری کند :

چو آگه شد از عمه‌ی شهریار	کجا نوشه بد نام آن نوبهار
بیامد به ایوان آن ماه روی	همه تیسفون گشت پرگفتگوی
از ایوانش بردند و کردند اسیر	که دانا نبودند و دانش پذیر

مالکه

مالکه دختر نوشه است . یک سال پس از اسارت نوشه ببه دست

طایر، مالکه متولد شد :

چو یک سال نزد طائر بماند از اندیشگان دل به خون درنشانند
 ز طایریکی دختش آمد چو ماه که گفتی که نرسی است باتاج و گاه
 پدر مالکه کرد نامش چو دید که دختش همی مملکت را سزید
 هنگامی که شاپور به طایر حمله برد و دژ طایر را در محاصره گرفت،
 مالکه از دیوار دژ او را دید و مهرش به دلش نشست. نزد دایه اش
 رفت و :

بدوگفت: کاین شاه خورشید فش که ایدر بیامد چنین کینه کش
 بزرگ است و خون نهان منست جهان خوانمش کو جهان منست
 پیامی ز من نزد شاپور بر برزم آمدست او ز من سور بر
 بگویش که با تو ز هم گوهرم هم از تخم نرسی گسند آورم
 همان نیز با کین ز هم گوشه ام که خویش تو ام دختر نوشه ام

مر اگر بخواهی حصار آن تست چو ایوان بیایی نگار آن تست
بدین ترتیب مالکه به شاپور پیام می دهد که از سوی مام هم خون
توام ، اگر مرا به همسری بپذیری ، دژ را مسخرتوخواهم ساخت .
شاپور پاسخ می دهد که با مالکه همداستان است . مالکه شب هنگام
نگهبانان دژ را با شراب مست می کند و در دژ می گشاید و شاپور
قلعه را تسخیر می کند . طایر را به بند می کشد . طایر زنهار می خواهد
و شاهپور در پاسخ می گوید :

چنین گفت شاپور بدنام را که از پرده چون دخت بهرام را
بیاری و رسوا کنی دوده را برانگیزی این کین آسوده را
به دنبال این سخن دستور مرگ او را می دهد . طایر پیش از مرگ
با درد جانکاه خیانت فرزند ، رو به شاپور کرد و :

چنین گفت : کای شاه آزادمرد نگه کن که فرزند با من چه کرد
چنین هم تو از مهر او چشم‌دار ز بیگانگان زین سپس چشم‌دار
تقدیر چنان کرد که این دختر دودمان پدر را برباد دهد ، اگر چه
خود از مجازات گناهی که کرد، ایمن نماند .

دلفروز

شاپور ذوالاکتاف یا شاپور دوم ساسانی - پسر اورمزد نرسی - با گروهی از لشکریان به هیأت بازرگانان به روم رفت، اما در آنجا شناسایی شد. قیصر دستور داد او را در پوست خر کنند، پوست را بدوزند و در اتاقی زندانی کنند. کلید را نزد بانوی روم نهادند که کنیزکی داشت.

دلفروز کنیز ایرانی نژاد قیصر روم است. وی شاپور ذوالاکتاف را رهانید و همراه او به ایران آمد. شاپور به پاس این خدمت او را دلفروز فرخ پی نام نهاد:

کنیزک که او را رهانیده بود	بدان کامکاری رسانیده بود
دلفروز فرخ پیش نام کرد	ز خوبان مر او را دلارام کرد

تبرستان
www.tabarestan.info

سپینود

سپینود - دختر شنگل هندی - است که بهرام گور او را به زنی

گرفت :

سپینود با شاه بهرام گور چومی بود روشن ، به جام بلور

هنگامی که بهرام گور در هند بود ، سپینود به او دل بست.

بهرام خواست تا با وی به ایران بگریزد . سپینود به چاره‌ی کار

ایستاد . زمانی که شنگل اندیشه‌ی رفتن به شکارگاه کرده بود ،

ترتیبی داد که بهرام با وی نرود و شبانه خود با بهرام از قنوج

گریخت ، از دریا گذشت و به ایران شتافت . بهرام سپینود را به

آتشکده‌ی آذر گشسب برد و دین و آیین آموخت :

بششش به دین به و آب پاک ازو دور شد گرد ر زنگار و خاک

جایگاه سیاسی، اجتماعی زنان در شاهنامه _____ ۱۲۰۶ هجری

پس از چندی شنگل دره‌وای دختر، با هفت شاه هندی به مهمانی بهرام گور آمد و نزد سینه‌ود رفت. او را هدیه‌های فراوان برد و منشوری نوشت که به موجب آن بهرام را پس از او فرمانروای قنوج می‌ساخت:

نوشته خطی هندی برپرند

سینه‌ود را داد منشور هند

تبرستان
www.tabarestan.info

مریم

مریم دختر قیصر روم بود که به همسری خسرو پرویز در آمد :
یکی دخترش بود مریم به نام خردمند و باسنگ و با رای و کام
بدادش به خسرو به آیین و دین همی خواست از کردگار آفرین
در سال پنجم پادشاهی خسرو پرویز خداوند به مریم پسری داد.
قیصر برای او هدیه‌ها فرستاد . مریم مسیحی و خسرو نگران کیش
فرزند خود بود . او از قیصر گله کرد :

سخن‌ها که پرسیدم از دختری چنان دان که او تازه کرد افسرت
به دین مسیحا بکوشد همی سخن‌های ما کم نیوشد همی
زمانی که خسرو با شیرین ازدواج کرد ، مریم هم چنان مهتر بانوان
حرم سرا بود . شیرین به او حسادت می‌کرد و مریم را زهر داد و
کشت .

تبرستان
www.tabarestan.info

گردیه

پس پرده‌ی نامور پهلوان یکی خواهرش بود روشن روان
 خردمند را گردیه نام بود پری رخ دلارام بهرام بود
 این نام در پهلوی Gurdik است. کریستن سن آن را
 Gurdiyagh ضبط کرده است. ^(۱) هم چنین به نام‌های «گردیه» ^(۲) و
 «کردویه» ^(۳) نیز در تاریخ آمده است.

این زن دلاور خواهر بهرام چوبین بود. زمانی که بهرام به
 تاج‌خواهی برخاست گردیه اولین کسی بود که او را سرزنش و از
 عاقبت شوم این شورش آگاه کرد. او در انجمنی که بهرام آراسته
 بود، رفت و به گفت و گوی حاضران که همه از بهرام می‌خواستند

۱- ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۴۸، ۴۶۷، ۴۹۷.

۲- تاریخ بلعمی، ص ۲۱۶.

۳- مجمل التواریخ ص ۷۹.



تبرستان
www.tabarestan.info

تا پادشاهی برگزیند ، گوش فرا داد . سرانجام یکایک حاضران را
به باد سرزنش گرفت و بهرام را گفت :

نه نیکوست این دانش و رای تو به کژی خرامد همی پای تو
این زن دانا و دور اندیش ، زبان به پند برادر گشود ، او را به اعتبار از
تاریخ شاهان گذشته دعوت کرد و داستان رستم و نپذیرفتن او
پادشاهی ایران را به یادش آورد . وقتی رسید در تصمیم برادر اثری
ندارد، زبان به نکوهش او گشود که :

کس از بندگان تاج هرگز نجست و گر چند بود از نژادی درست
اگر من زنم پند مردان دهم به بسیار سال از برادر کهم
مده کارکرد نیاکان به باد مبادا که پند من آیدت یاد
سپهدار لب را به دندان گرفت همه انجمن ماند ازو درشگفت
بدانست کو راست گوید همی جز از راه خوبی بخوید همی
گردیده یلان سینه را نیز سرزنش‌ها کرد و او را مسؤول تاج‌خواهی
بهرام دانست و گریان به خانه‌ی خویش بازگشت.

همه گردیه را ستودند و او را از جاماسپ داناتر دانستند. گردیه
پس از آن که بهرام پیشنهاد آشتی خسرو را نپذیرفت ، بار دیگر برادر
را پند داد . چون بهرام به وسیله « قلون » زخم برداشت ، گردیه در
حین پرستاری از بهرام او را به خاطر نافرمانی‌هایش ملامت کرد .

بهرام هنگام مرگ از یلان سینه خواست ، که به فرمان گردیه عمل
کند و به نزد خسرو برود . بهرام در آغوش گردیه جان داد و گردیه

بهرام را در تابوتی سیمین قرار داد ، به سرزمین قومس برد و دفن کرد .

پس از مرگ بهرام ، خاقان چین گردیه را به همسری خواست ، اما گردیه که همسری با خاقان را شایسته خود نمی دانست ، تصمیم گرفت پنهانی به ایران برگردد . پس گردیه ۱۱۶ دلاور را برگزید و شبانه رهسپار ایران شد . خاقان برادر خود را به دنبال وی فرستاد . گردیه سلاح و جامه بهرام را پوشید ، بر اسب نشست و به رویارویی برادر خاقان - تبرگ - شتافت . گردیه ، تبرگ را از رزمگاه به یکسو برد . مغر از چهره برگرفت ، نیزه‌ای بر تبرگ زد و او را کشت . سپاه وی لشکر تبرگ را درهم شکست .

گستهم که پس از شنیدن خبر کشته شدن بندوی - برادرش - بوسیله‌ی خسرو ، سرکشی آغاز کرده بود ، چون شنید که گردیه رهسپار ایران است ، او را پذیره شد . متأسفانه یکبار دیگر زن ابزار مجادله‌های سیاسی شد . او با گستهم که با وی در مرگ بهرام همدردی نمود ، ازدواج کرد .

این ازدواج دوام نیاورد . خسرو پرویز با برادر وی - گردی - رایزنی کرد . نامه‌ای به گردیه نوشت و از او خواست گستهم را بکشد و سربانوان دربار شود .

گردیه با یاری نزدیکان خود، گسته‌م را خفه کرد. جامه‌ی نبرد پوشید و ایرانیان را فرا خواند. نامه پادشاه را به آنان نشان داد و ایرانیان فرمانبرداری کردند.

گردیه نامه‌ای به شاه نوشت. شاه او را به درگاه خود فراخواند و گردیه نزد خسرو پرویز شتافت.

نگه کرد خسرو بر آن زاد سرو به رخ چون بهار و به رفتن تذرو
به رخساره روز و به گیسو چو شب همی در بیارد و بوی گویی ز لب
ورا در شبستان فرستاد شاه ز هر کس فزون شد ورا پایگاه
مدت زیادی از ورود گردیه به دربار خسرو پرویز نگذشته بود که
شاه حکومت ری را به گردیه داد. اگر گردیه به سرنوشت مالکه
دچار و به سزای کشتن شوهر، نابود نشد. نه به عنوان مجازات که
به عنوان موجودی خطرناک که می‌تواند همان کار را با شوی نو کند. —
به لحاظ موقعیت اجتماعی اوست. گردیه در شاهنامه به نایاک زن،
گران‌مایه زن، زن شیر و پره‌نر زن ستوده شد.

شیرین

شیرین همسر خسرو پرویز و رومی است . خسرو پرویز از دوران جوانی خود ، او را دوست می داشت ، اما به دلیل نبردهای گوناگون و دور شدن از پایتخت ، از شیرین هم دور می ماند ، تا آن که به پادشاهی رسید . روزی با شکوه فراوان به شکارگاه می رفت . شیرین خویشتن را آراست و برفراز ایوان خسروی برآمد . خسرو را بار دیگر عشق شیرین جان گرفت و او را به همسری خویش در آورد .^(۱) بزرگان این پیوند را نپسندیدند و آن را خلاف رسم نیاکان یافتند . در تاریخ طبری آمده است که شیرین به همسر دیگر خسرو - مریم - حسد برد ، او را زهر داد و کشت و هیچ کس از راز او آگاه نشد .

خسرو پرویز یک سال پس از مرگ مریم، شبستان او را به شیرین داد. ۵۳ روز پس از مرگ خسرو پرویز پسرش شیرویه از او خواستگاری کرد.

شیرین فرصت خواست و وصیت‌های خود را باز گفت. نامه‌ای به شیرویه نوشت و از رفتن نزد او خودداری کرد ولی سرانجام به اصرار شیرویه در مجلسی که پنجاه تن از سردمندان ایران حضور داشتند، در «گلشن شادگان» شرکت جست و از بزرگان خواست که بگویند در سی سالی که او بانوی ایران بوده است چه بدی کرده است؟

بزرگان او را به خاطر نیکی‌هایش ستودند.

شیرین از ۴ فرزند خود - نستو، شهریار، فرود و مردانشاه - سخن گفت. پس از ترک آن مجلس به خانه رفت، بندگان را آزاد ساخت، به درویشان کرم کرد و دارایی خود را به آتشکده بخشید. آن‌گاه به دخمه‌ی خسرو پرویز رفت و چهره بر چهره‌ی او نهاد. زهر هلاهی که به همراه داشت، خورد و در همان‌جا مرد. شیرویه از مرگ شیرین بسیار اندوهگین شد. به فرمان او برایش دخمه‌ای ساختند و مرگش را نیکو بداشتند.

پوران دخت

پوران دخت بیست و هشتمین پادشاه ساسانی است . وی دختر خسرو پرویز ، پسر هرمز پسر کسرای انوشیروان بود که پس از کشته شدن فرابین بر تخت پادشاهی نشست .

در تاریخ طبری آمده است : « روزی که به پادشاهی رسید، گفت: نیت خیر دارم و به عدالت فرمان می‌دهم و مقام وزارت را به فسفروخ^(۱) داد و با رعیت روش نیکو داشت و عدالت کرد. دستور داد تا سکه‌ی نو زنند و پل‌ها را آباد کنند و باقی مانده‌ی خراج را بخشید و نامه‌ها نوشت و نیک‌خواهی خویش را با عامه‌ی ناس در میان نهاد و از حال گذشتگان خاندان خود سخن آورد و گفت : امید دارد خداوند به روزگار وی چندان رفاه بیارد و کارها چنان استوار باشد تا بدانند که کشورگیری و لشکرکشی و پیروزمندی و

فتنه نشانی به صولت و شجاعت و تدبیر مردان نیست ، بلکه همه از خدای است و بفرمود : تا اطاعت آرند و نیک‌خواهی کنند. ^(۱)

او پادشاهی دادگر و درعین حال مقتدر بود . قاتل اردشیر را دستگیر کرد و به دم اسب بست . پوران چوب صلیب را به پادشاه روم پس داد و یک سال و چهار ماه پادشاهی کرد .

حمزه اصفهانی می‌نویسد : « پوران دخت چوب صلیب مسیح را به جاثلیق باز گردانید و مادرش مریم دختر هرقل (هراکلیوس) پادشاه روم بود . سبب پادشاهی پوران دخت این بود که شیرویه هم‌سای پسرانی را که از نسل پدر بودند هلاک کرده بود و به ناچار زنان را به پادشاهی برداشتند » ^(۲) . نوشته‌اند پوران دخت از شکست سردارانش در بیکار تازیان دلتنگ و آزرده شد و از پادشاهی کناره گرفت . ثعالبی نوشت : پس از هشت ماه پادشاهی بیمار شد و درگذشت . در شاهنامه ، پادشاهی پوران دخت شش ماه آمده است .

همی داشت این زن جهان رابه مهر	نجست از برخاک باد سپهر
چو شش ماه بگذشت از کار او	بید ناگهان کز پرگار اوی
به یک هفته بیمار بود وبمرد	ابا خویشان نام نیکی ببرد
چنین است آیین چرخ روان	توانا به هر کار وما ناتوان

۱- تاریخ طبری ، جلد ۲ ، ص ۷۸۲

۲- تاریخ پیامبران و شاهان ، صفحه ۵۹

آزرم دخت

بزرگان بر او آفرین خواندند بر آن تخت گوهر برافشاندند
همه شهر ایران ازو شادمان نماند اندر ایران یکی بدگمان
ز ترک و ز روم و ز هند و ز چین مر او را بدی هدیه و آفرین
آزرم دخت ، دختر خسرو پرویز بود . که پس از مرگ خواهرش
- پوران دخت - به پادشاهی ایران رسید . صورت درست این نام
« آزرمی دخت » است . آزرم یعنی فرسوده و پیر ناشدنی و آزرمی دخت
یعنی دختر همیشه جوان^(۱) . این واژه پیوستگی با آزرم شرم ندارد .
بلعمی می نویسد: « آزرمی دخت کسی را وزیر نکرد و بسیار نیکو
روی بود . »^(۲)

در تاریخ طبری آمده است آزرمی دخت دختر خسرو پرویز است و
گویند از زیباترین زنان پارسی بود . چون به پادشاهی رسید گفت :

۱- فرهنگ ایران باستان، ۷۶۰، ص ۳۱۲ و ۳۱۱

۲- آناهیتا، ص ۳۷۲

«روش ما همان است که خسرو پدر نیرومند ما داشت و هر که به خلاف ما رود، خونش بریزیم»^(۱).

فرخ هرمز اسپهبد خراسان کس فرستاد و خواست که آزرمی دخت زن او شود. پیغام داد که روا نباشد ملکه زن کسی شود. اما پنهانی با او در شبی قرار گذاشت. در شب موعود به سالار نگهبانان گفت که وی را بکشد.

رستم فرخ زاد پسر فرخ هرمز به خون‌خواهی پدر با سپاهی بزرگ به مداین آمد و چشمان آزرمی دخت را میل کشید و او را بکشت. به قولی او را زهر داد.

ثعالبی آورده که: اگر عمر آزرمی دخت وفا می‌کرد، ملکه‌ای به تمام معنای کلمه می‌شد. مدت پادشاهی آزرمی دخت شش ماه بود.

شهربانو ارم

وی خواهر گیو و همسر رستم است :

سیردم به رستم یکی خواهرم مه بانوان شهربانو ارم
بجز بیلتن رستم شیرمرد ندارم به گیتی کسی هم نبرد

سوسن

زنی رامشگر و تورانی بود . او چند تن از پهلوانان ایران را فریب داد و بند افکند . میخواست نزد افراسیاب فرستد، رستم آگهی یافت و آنان را رها ساخت .

شهر و

دختری از سمنگان بود که سهراب پیش از آمدن به ایران به او دل بست. کودکی از سهراب به نام برزو داشت.

تبرستان

www.tabarestan.info

ماه آفرید

ما در شاهنامه سه شخصیت با این نام داریم :

- ۱- ماه آفرید ، همسر ایرج و مادر منوچهر .
- ۲- ماه آفرید ، دختر تورکه کی خسرو این زن را در زمره‌ی افراد بی نظیر نام برد .
- ۳- ماه آفرید ، دختر بزرگ برزین که بهرام گور او و دوخواهر دیگرش را به زنی گرفت .

دلارای

همسر دارا (داریوش سوم) مادر روشنگ

تبرستان
www.tabarestan.info

کتاب‌نامه

- اسدی ، مهین بانو. هفت خان رستم ، تهران : عطایی ، ۱۳۷۷
- اسلامی ندوشن ، محمدعلی . فردوسی ، زن ، تراژدی ، به کوشش ناصرحریری ، بابل : کتابسرای بابل ، ۱۳۶۵
- اکبرزاده، داریوش. شاهنامه و زبان پهلوی ، تهران : پازینه ، ۱۳۷۹
- بنی صدر ، ابوالحسن . زن در شاهنامه . نشریه دانشجویان دانشکده خدمات اجتماعی .
- بهار ، مهرداد . ادیان آسیایی ، تهران : چشمه ، ۱۳۷۵
- بهار ، مهرداد . پژوهشی در اساطیر ایران ، تهران : آگه ، ۱۳۷۶
- دان ، ناردو . امپراتوری ایران ، تهران : ققنوس ، ۱۳۸۰
- دوانلو ، فرانک . رویدادهای تاریخ دار شاهنامه فردوسی ، تهران ، پژوهش‌های ایرانی ، چاپ اول ۱۳۸۰
- دوست خواه ، جلیل . اوستا نامه مینوی زرتشت ، تهران مروارید ، چاپ پنجم ، ۱۳۶۴
- دهباشی ، علی . فردوسی و شاهنامه ، تهران : مدبر ، چاپ اول ۱۳۷۰
- دیویدسن ، الگا . شاعر و پهلوان در شاهنامه ، فرهاد عطایی ، تهران ، نشر تاریخ ایران ، چاپ اول ، ۱۳۷۸
- رستگارفسایی ، منصور . فرهنگ نام های شاهنامه ، ج ۱ و ۲ ، تهران ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ، چاپ دوم ، ۱۳۷۹

- ژول مول . شاهنامه ۴ جلدی ، تهران ، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی ، چاپ چهارم ، ۱۳۶۹
- شهیدی مازندرانی ، حسین . فرهنگ نام های شاهنامه ، تهران ، بلخ ، چاپ اول ۱۳۷۷
- صمد ولی . فردوسی و شاهنامه در قفقاز ، پروفیسور رحیم مسلمانیان قبادیانی ، تهران ، کارنگ ، چاپ اول ۱۳۷۸
- طبری ، محمد بن جریر . تاریخ طبری ج ۲ ، ابوالقاسم پاینده ، تهران ، اساطیر
- عادل ، محمدرضا . فرهنگ جامع نام های شاهنامه ، تهران ، صدوق ، چاپ اول ۱۳۷۲
- کار - مهرانگیز ، لاهیجی - شهلا . شناخت هویت زن ایرانی در گستره ی پیش تاریخ و تاریخ ، تهران ، روشنگران ، چاپ اول ۱۳۷۱
- کریستین سن ، آرتور . ایران در زمان ساسانیان ، رشید یاسمی ، تهران ، صدای معاصر ، چاپ دوم ۱۳۸۰
- گیرشمن رمان ، ایران از آغاز تا اسلام ، محمد معین ، بنگاه ترجمه و مجله نشر کتاب
- محمودی بختیاری ، علیقلی . زمینه ی فرهنگ و تمدن ایران ، تهران ، شرکت افست « سهامی عام » ، چاپ سوم ، ۱۳۵۸
- مسعودی ، ابوالحسن . مروج الذهب و معادن الجواهر ، ابوالقاسم پاینده ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، چاپ دوم ۱۳۵۶

مقدم ، دکتر محمد . جستار در باره مهر و ناهید ، تهران ، هیرمند ، چاپ

اول ۱۳۸۰

مک کال ، هنریتا . اسطوره های بین النهرینی ، عباس مخبر ، تهران ،

مرکز ، چاپ اول ۱۳۷۳

میراندا ، جین گرین . اسطوره های سلتی ، عباس مخبر ، تهران ، مرکز ،

چاپ اول ۱۳۷۶

واحد دوست ، مهوش ، نهادینه های اساطیری در شاهنامه ، تهران ،

سروش ، چاپ اول ۱۳۷۹

وستا سرخوش کرتیس ، اسطوره های ایرانی ، عباس مخبر ، تهران ،

مرکز ، چاپ دوم ۱۳۷۶

یوزف ، ویسهوفر . ایران باستان ، مرتضی ثاقبفر ، تهران ققنوس ،

چاپ سوم ۱۳۷۸

یوگنی ادوارد ، ویچ برتلس . فردوسی و سروده هایش ، سیروس

ایزدی ، تهران ، هیرمند ، چاپ اول ۱۳۷۰

نام نامه

آبتین، ۴۱، ۳۶، ۴۲

آزرم دخت، ۱۱۱،

ارجاسب، ۸۴

اردشیر، ۲۹، ۳۳، ۳۶، ۹۳، ۹۴

اردوان، ۳۲، ۳۶، ۹۳

ارنواز، ۲۳، ۳۶، ۴۵، ۴۶

افراسیاب، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۲۸، ۳۱، ۳۷

انوشیروان، ۱۰۹

اسفندیار، ۳۶، ۸۲، ۸۴، ۲۲، ۲۷

اسکندر، ۳۶، ۹۰

ایرج، ۲۳، ۳۶، ۴۶، ۱۱۳

ایشتر، ۶۱

بابک، ۹۳

باذافره، ۸۴

بانوگشسب، ۲۸، ۳۶، ۷۳

برز آفرید، ۶۸

برزو، ۱۱۳

برزین، ۲۹، ۳۵، ۱۱۳

به آفرید، ۸۴

بهرام گور، ۳۵، ۲۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳

بهمن، ۳۰، ۳۶، ۸۵، ۸۷، ۸۸

بهمن دخت، ۸۵

بندوی، ۱۰۵

بیزن، ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹

پشنگ، ۳۶

پشوتن، ۸۲

پوران دخت، ۹، ۱۰، ۱۱

پیران، ۳۷، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱

تور، ۲۳، ۱۱۳

توس، ۶۹، ۷۳

تهمورث، ۴۱

تهمینه، ۲۳، ۳۷، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷

جریره، ۳۷، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰

جمشید، ۳۰، ۳۱، ۴۵

چهر آزاد، ۸۵، ۸۷

حیات النفوس، ۶۵

خسر و پرویز، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱

خمانی، ۸۶، ۸۸، ۸۹

تبرستان
www.tabarestan.info

دارا، ۱۱۳، ۹۲، ۸۶، ۸۷

داراب، ۳۷، ۹۰، ۹۲

داریوش، ۱۱۳، ۹۲

دلارای، ۹۹

دلفروز، ۹۹

ذوالادغار، ۶۳

رستم، ۲۳، ۱۱۳، ۱۰۴، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۶۳، ۶۱، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۲، ۳۷، ۲۸

رستم فرخزاد، ۱۱۳

رودابه، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۷، ۳۷، ۳۶، ۲۷

روشنک، ۱۱۳، ۹۲، ۳۶

زال، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۳۷

زریره، ۶۸

ساسان، ۸۶، ۸۵

سام، ۴۷

سپینود، ۱۰۰، ۳۷

سرو، ۳۷

سلم، ۸۲، ۲۳

سودابه، ۶۸، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۳۷، ۳۶، ۳۳، ۲۷، ۲۶، ۲۵

سوسن، ۱۱۳

سهراب، ۱۱۳، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۴۷، ۳۷

سیاوش، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۸

سیندخت، ۲۷، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۳

شاهپور، ۳۲، ۳۶، ۹۵، ۹۷، ۹۹

شنگل، ۳۷، ۱۰۰

شهربانوارم، ۱۱۳

شهرناز، ۲۳، ۳۶، ۴۵، ۴۶

شهر و، ۱۱۳

شهریار، ۱۰۸

شیرویه، ۱۰۷

شیرین، ۳۷، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸

ضحاک، ۲۳، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸

طائر، ۳۳، ۹۵، ۹۷

فرانک، ۲۷، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵

فرایین، ۱۰۹

فرنگیس، ۲۸، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۷۸

فریدون، ۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۸۲

فرو د، ۶۸، ۶۹، ۱۰۸

فریبرز، ۷۲

فیلقوس، ۳۷، ۹۰

فیلیپ، ۹۰

قباد، ۶۲

کاوه، ۳۸

کاوس، ۷۵، ۶۵، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۳۷، ۳۳، ۳۱، ۲۷، ۲۶، ۲۵

کتابون، ۸۱، ۲۷

کیخسرو، ۱۱۳، ۷۸، ۷۶، ۷۲، ۶۸، ۶۷، ۳۱، ۳۰

گرد آفرید، ۶۰، ۵۹، ۲۸

گردیه، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۳۶، ۳۴

گرگین، ۷۵

گرسوز، ۷۵، ۷۱، ۳۷، ۳۱

گزدهم، ۵۹

گستهم، ۱۰۵

گشتاسب، ۸۴، ۸۱، ۲۷

گلشهر، ۶۸، ۶۷

گلنار، ۹۳، ۲۹

گودرز، ۷۳

گیو، ۱۱۳، ۷۵، ۶۷، ۳۶

لهراسب، ۸۱

مالکه، ۱۰۵، ۹۷

ماه آفرید، ۱۱۳، ۳۶

مردانشاه، ۱۰۸

تبرستان
www.tabarestan.info

انتشارات شلپين منتشر کرد

۱. هنر عكاسى - مؤلف : مايكل لانگفورد مترجم : اسفنديار هاشمى
۲. امروز اگر بگذرد - مؤلف : محمد شاه محمدى
۳. از اينجا شروع شويم - مؤلف : عباس حسن پور (شيون نورى)
۴. فارسى عمومى - مؤلف : عسگرى ابراهيمى جويبارى
۵. فرهنگ و آداب رسوم سوادكوه - مؤلف : فريده يوسفى
۶. مجموعه سؤال هاى آزمون كارشناسى ارشد - مؤلف : دكتور محمد صالحى
۷. شكايهت زيبا - مؤلف : زبيره مربي
۸. قوانين انتخابات رياست جمهورى - مؤلف : خالق دوستان
۹. پرواز در شب قدر - مؤلف : ابراهيم باقرى حميدآبادى
۱۰. محمود مير عمالدين - مؤلفان : حامد خليلى ازنى - شعبانعلى شيوخى
۱۱. آنجا كه ستاره ها ناپيدا مى ميرند - مؤلف : شازب اصغرى
۱۲. چكيده مقالات نخستين همایش نيماشناسى - مؤلف : دانشگاه مازندران
۱۳. مجموعه مقالات نخستين همایش نيماشناسى جلد (۱) - مؤلف : دانشگاه مازندران
۱۴. مجموعه مقالات نخستين همایش نيماشناسى جلد (۲) - مؤلف : دانشگاه مازندران

۱۵. نظریه‌ی عمومی مدیریت مؤلف: اصلانی - غفارزادگان -
مجبوری
۱۶. آمادگی و استعداد تحصیلی ویژه‌ی مدیریت - مؤلفان :
اصلانی - غفارزادگان - مجبوری
۱۷. کنکور تخصصی MBA - مؤلفان : اصلانی - غفارزادگان
- مجبوری
۱۸. صورت پیوند جهان (جشنواره علوی) - مؤلف: اداره کل
فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۹. مرثیه‌فاخر در رثای شهدای کربلا - مؤلف : ملاعلی
فاخری - آقاحسن فاخری
۲۰. علم (بیرق) و فلسفه‌ی آن - مؤلف : مسلم خالقی
۲۱. اختران عرش - مؤلف : محمد رضا صادقی سوادکوهی
۲۲. آشنایی با سوره‌های قرآن کریم - مؤلف: محمدرضا
صادقی سوادکوهی
۲۳. بودجه و بودجه‌ریزی - مؤلف : دکتر داوود کیاکجوری
۲۴. بیماری‌های عفونی - مؤلف : دکتر عبدالله احسانی
۲۵. پیشینه‌ی عبدالملکی‌ها در مازندران و کردستان مؤلف :
حسن سلیمی عبدالملکی
۲۶. افسانه‌های مردم مازندران مؤلف : اسدالله عمادی